

مکاتبات

خواجہ احمد غزالی با عین القضاۃ ہمدانی

باہتمام

نصر اللہ پور جوادی





انتشارات خانقاه نعمت اللہی

۸۱

مکاتبات

خواجہ احمد غزالی با عین القضاۃ ہمدانی

باہتمام
نصر اللہ پور جوادی

اسفند ۲۵۳۶ شامشاهی

چاپ فردوسی (شرکت سهامی خاص)

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

مقدمه

احمد غزالی و عین القضاة و روابط ایشان بایکدیگر

رابطه يك شاگرد با استاد یا مرید با شیخ در تصوف همواره رابطه‌ای خصوصی و سری بوده است . صرف نظر از احساسات و عواطف غیر قابل وصفی که در دل هر يك از ایشان نسبت به دیگری وجود دارد ، نکته‌هایی نیز هست که طرفین خود را ملزم به کتمان آنها می‌دانند . استاد یا شیخ محرم اسرار سالک است و از طرف دیگر بنابر پیمانی که مرید با شیخ در هنگام بیعت بسته است متعهد است که آن نکات و اسرار را از هر کس جز پیر پوشیده نگاه دارد . از اینجاست که هر قدر در تصوف در مورد رابطه يك مرید با مرشدش سخن گفته شود ، باز به حقیقت ارتباط آن دو که اصلاً باطنی و معنوی است نمی‌توان پی برد مگر اینکه مریدی خود کوس رسوائی خویش را بر سر کوی و برزن بصدا درآورد و مانند مولانا جلال‌الدین خود حدیث تعلق خاطر خویش را با شمس بر زبان آورد . تازه ، در اینجا هم در واقع ما با اظهار شاعرانه آن عواطف و احساساتی روبرو هستیم که توصیف ناپذیر خواندیم . آنچه جلال‌الدین یا هر مرید شیفته و شوریده حال درباره شمس خود اظهار کند بیانی

است از احساسات و مهر و علاقه او به شیخش نه حکایت رابطه او و شیوه برخوردش و گفت و گوهایش باوی یا تعالیمی که از او فرا گرفته و فتوحاتی که بر اثر ارادات عمیق خود از پرتو نظر شیخ بدانها نایل آمده است .

مطالبی که در مشافهه میان يك شیخ و سالک رد و بدل می شده چیزی است که هرگز امید باز یافتن آنها نمی رود ، مگر اینکه شخصی پاره ای از آنها را درجائی ثبت کرده باشد . اما آنچه را که بدلیل بعد مسافت از طریق نامه میان مشایخ و مریدان ایشان رد و بدل می شده ممکن است جسته و گریخته پیدا شود ، و هرگاه چنین سندی از بزرگان صوفیه بدست آید كمك مهمی به شناخت شخص ایشان و رابطه شان باهم و نحوه تعلیم و تعلّم و رموز و نکاتی که در طریقه آنها بوده است خواهد کرد .

یکی از مهمترین اسنادی که در این خصوص ازدست حوادث بی امان تاریخ مصون مانده نامه هائی است که میان خواجه احمد غزالی و مرید و شاگردش عین القضاة همدانی رد و بدل شده است . این نامه ها که هیچیک از آنها تاکنون به چاپ نرسیده است بطور کلی نشان دهنده وظیفه مهمی است که يك استاد نسبت به شاگردش داشته ، و آن همانا حل مشکلات و مسائلی بوده که در طول سفر معنوی برای سالک پیش می آمده است . قبل از اینکه خصوصیات این اسناد و اهمیت آنها را بیان کنیم ، بهتر است اجمالا نکته ای چند درباره این شیخ و مرید از باب تذکر نقل کنیم .

خواجه احمد غزالی برادر حجت الاسلام امام محمد غزالی (۴۵۰ -

۵۰۵ ه .) یکی از مشایخ بزرگ نیمه قرن پنجم و اوائل قرن ششم هجری است . وی که دوسه سال پس از برادرش محمد در طابران طوس بدنیا آمده

بود بعد از فوت پدر همراه برادر زمانی تحت سرپرستی ابوعلی راذکانی قرار گرفت و سپس به مدرسه فرستاده شد و علوم زمان خویش چون صرف و نحو و کلام و فقه و اصول و حدیث را بیاموخت و سپس راهی نیشابور شد و در آنجا توسط شیخ ابوبکر نساج طوسی دستگیری شد. دیری نپائید که خواجه احمد مراحل سیروسلوک را یکی پس از دیگری پشت سر گذاشت و از خواص مریدان شیخ ابوبکر شد، و پس از فوت او در سال ۴۸۷ جانشین وی گردید. از آن به بعد خواجه رخت سفر بست و به شهرهای مختلف از جمله مراغه و تبریز و قزوین و همدان و اصفهان و حتی بغداد مسافرت کرد و در طی این سفرها به وعظ و نصیحت عامه مسلمانان و دستگیری خواص ایشان پرداخت. اقامتگاه خواجه در اواخر عمرش ظاهراً شهر قزوین بود و در همین شهر به سال ۵۲۰ هجری خرقه تهی کرد و در محله‌ای که امروز به احمدیه معروف است مدفون گردید. رحمه الله علیه.

در میان کسانی که توسط خواجه احمد وارد طریقت شدند از شیخ ابوالنجیب سهروردی (۴۹۰ - ۵۶۳) عموی شهاب الدین عبدالقاهر سهروردی مؤسس طریقه سهروردیه و ابوالفضل بغدادی که طریقه نعمت‌اللهیه از او منشعب شده و همچنین از احمد کاتبی بلخی که سلسله مولویه از او انشعب یافته است می‌توان نام برد. اما از همه مریدان خواجه معروف‌تر ابوالمعالی عبدالله بن محمد المیانجی الهمدانی مشهور به عین القضاة است.

عین‌القضاة در سال ۴۹۲ در همدان بدنیا آمد و احتمالاً در همانجا به فراگرفتن علوم ادبی و فقه و اصول و حدیث و کلام و فلسفه پرداخت تا اینکه در سن بیست و یک سالگی بر اثر دیدن يك واقعه دچار يك بحران روحی و

فکری گردید و همین بحران سرانجام منجر به ملاقات او با خواجه احمد غزالی شد. کسانی که باتبیین اهل سلوک از حوادث روزگار بخصوص برخوردهای مریدان و پیران آشنایی دارند تعجب نخواهند کرد از اینکه بگوئیم چه بساعت آمدن خواجه به همدان همین بحران روحی و فکری عین القضاة بوده و این ملاقات تصادفی نبوده است. آتش شوق و نیروی طلب قاضی خواجه را به همدان آورد تا از او دستگیری کند، چنانکه عین القضاة خود در این باره می نویسد :

دست تقدیر سید و مولای من ، شیخ و امام اجل ، سلطان
طریقت و ترجمان حقیقت ، ابوالفتوح احمد بن محمد بن
محمد بن غزالی را به همدان که جایگاه من بود آورد و در
کمتر از بیست روز که در خدمتش بودم پرده حیرت از روی
آن (واقعه) برداشته شد و من شاهد حقیقت آن گشتم .^۱

پس از این ملاقات بیست روزه غزالی همدان را ترك می گوید و از آن به بعد تماس ایشان باستثنای چند ملاقات که گاهگاهی میانشان صورت می گرفته از طریق نامه نگاری بوده و این ارتباط تا زمان فوت خواجه ادامه داشته است . اما پس از فوت خواجه در سال ۵۲۰ ، عمر عین القضاة نیز چند سالی بیش طول نکشید ، چنانکه پنج سال بعد در سال ۵۲۵ به اتهام الحاد و زندقه دستگیر و زندانی شد و عاقبت هم به سرنوشت حسین منصور حلاج دچار گردید و در همدان به شهادت رسید .

شرح مفصل زندگانی و افکار و عقاید احمد غزالی و عین القضاة به عنوان دو متفکر و عارف بزرگ در تاریخ تصوف و عرفان خود مطلبی

۱ - زبدة الحقایق ، عین القضاة همدانی ، بتصحیح عفیف عسیران ، تهران :

است که در اینجا نمی‌توان بدان پرداخت.^۱ چیزی که در این کتاب منظور نظر ماست ارتباط این دو یا به عبارت دقیقتر مکاتبات ایشان باهم است. از این ارتباط مورخین صوفیه باجمال آگاهی داشتند، چنانکه بغلط مشهور بوده که خواجه احمد کتاب معروف خود «سوانح» را در پاسخ به تقاضای عین‌القضاة نوشته^۲، یایکی از نامه‌های غزالی که به موعظه‌هایش شبیه است به عین‌القضاة خطاب شده و به همین جهت نیز به «عینه» شهرت یافته است.^۳ اگر چه این دو انتساب غلط است، نفس انتساب حکایت از اطلاعی مجمل از ارتباطی می‌کند که تا حدودی بصورت مکتوب میان ایشان برقرار بوده است.

مکاتبات احمد غزالی و عین‌القضاة

نخستین کسی که گزارش نسبتاً دقیقی از این مکاتبات داد بروکلن^۴ بود و پس از آن تحقیقات آقای رحیم فرمنش^۵ و مطالعات و تحقیقات دکتر عفیف عسیران و آقای علینقی منزوی پرده از کم و کیف این نامه‌ها برداشت.

۱- برای شرح احوال و افکار عین‌القضاة رجوع کنید به احوال و آثار عین‌القضاة تألیف دکتر رحیم فرمنش، تهران: ۱۳۳۸، و مقدمه عفیف عسیران بر تمهیدات، تألیف عین‌القضاة، تهران: ۱۳۴۱. در مورد زندگانی و افکار و آثار خواجه احمد نیز مسود این اوراق تحقیقات نسبتاً مفصلی کرده است که ان شاء الله در آینده نزدیک به طبع خواهد رساند.

۲- مثلاً رجوع شود به طرائق الحقایق، تألیف محمد معصوم شیرازی معصوم‌علیشاه، بتصحیح محمد جعفر محجوب. جلد دوم. تهران: ۱۳۳۹ ه. ش. ص ۵۷۱.

۳- همان کتاب. ص ۵۷۰.

۴- Brockelmann, Carl. *Geschichte Der Arabischen Litteratur*. Esterband. Leiden: 1943 & Ester Supplement band. Leiden: 1937.

۵- رجوع شود به احوال و آثار عین‌القضاة. صص ۱۲۶ - ۱۲۷.

مجموع نامه‌هایی که این محققان معرفی کرده‌اند و در اینجا تصحیح و چاپ شده نه نامه است، گرچه احتمالاً نامه‌های بیشتری میان ایشان رد و بدل شده که هنوز پیدا نشده است.

از نه نامه‌ای که در اینجا چاپ شده است فقط یکی از آنها از عین - القضاة است که به احمد غزالی نوشته شده. این نامه اولین مکتوبی است که در اینجا چاپ شده است. نامه دوم پاسخ نامه اول است، و بعد از آن به ترتیب نامه‌های سوم، چهارم، پنجم، ششم، و هفتم همه از احمد غزالی است که به عین القضاة نوشته شده است. پیش از اینکه در باره دو نامه آخر سخنی بگوئیم، چند نکته هست که باید در باره این هفت نامه ذکر کرد.

همانطور که گفته شد، اولین نامه‌ای که در این مجموعه آورده ایم نامه عین القضاة به احمد غزالی است. اما تقدیم این نامه بر نامه‌های دیگر، بجز نامه دوم، به هیچ وجه تقدم تاریخی آن را نشان نمی‌دهد. از آنجا که این نامه تنها نامه‌ای بود که از عین القضاة به احمد غزالی داشتیم، آن را پیش از دیگران آوردیم، و بعد از آن پاسخ غزالی را به این نامه آوردیم. هر چند که از میان نامه‌هایی که عین القضاة به احمد غزالی نوشته همین یکی بدست ما رسیده است، باز این نامه خود نوع نامه نگاری قاضی را به خواجه احمد نشان می‌دهد. در این نامه ملاحظه می‌کنیم که چه نوع مشکلاتی در حین سیر و سلوك برای او پیش می‌آمده است. مثلاً در ابتدای نامه از واقعه‌ای سخن می‌گوید که در ضمن آن به وی گفته‌اند «احمد غزالی قره‌العین محمد مصطفی ﷺ است». این نکته اهمیت احمد غزالی را نزد عین القضاة تا حدودی نمایان می‌سازد. پس از آن سؤالاتی است که از احمد می‌کند، در باره سرنون و

الف در « السلام علینا » در سلام نماز و در باره اسرار دیگری که در این سلام نهفته است و همچنین سرّ صلوات فرستادن بر ملائکه و انبیاء و اولیاء ، و سؤالات دیگری از این قبیل که همه نمایندگان جنبه رمز آمیز بودن مکتب غزالی و اهمیت اسرار و معانی نزد ایشان می باشد .

همانطور که نامه عین القضاة نشان دهنده نظر او در باره غزالی می باشد ، نامه های غزالی نیز نظر او را در باره قاضی نشان می دهد . احمد غزالی در نامه های خود عین القضاة را فرزند خود و قرة العین خود خطاب می کند و این خود حکایت از محبوبیت قاضی نزد خواجه می کند . علاوه بر این ، از خلال پاسخ غزالی به سؤالات مریدش می توان فهمید که او به عنوان يك شیخ و مرشد چگونه وظیفه خود را در رفع مشکلات و حل معماهای مرید و شاگرد خود ایفا می کرده است . پاسخ دادن به سؤالات مریدی که خود از اساطین حکمت و عرفان است جز از عهده يك صوفی روشن ضمیر و مرشد راه رفته و عارف کامل ساخته نیست ، « که رستم را هم رخس رستم کشد . »

از آنجا که در نامه های احمد غزالی ، بجزیکی از آنها ، مابا پاسخ نهائی روبرو هستیم که سؤالهائشان مفقود است ، گاهی اوقات مطالب نامه ها کاملاً مفهوم نیست . و باز آنچه به معضل بودن بعضی از عبارات این مکتوبات می افزاید مسأله موجب بودن عبارات غزالی است . بطور کلی روش احمد غزالی در نوشتن آثارش ، بخصوص در « سوانح » ، این است که مطالبی را که می خواهد بگوید در کمال ایجاز بیان می کند . این روش خود مبتنی بر يك اصل است ، و آن استفاده از اشارت برای شنونده ایست که اهل ذوق است . عبارات از نظر غزالی صورت ظاهرا اشارات اهل ذوق است و اشارت در بطن

عبارت نهفته و کسی می‌تواند از این عبارات به اشارات یعنی به باطن آنها برسد که خود صاحب ذوق باشد. از آنجا که عین القضاة اهل ذوق و عالم به علم اشارت است و با این زبان کاملاً آشنائی دارد، غزالی با استفاده از اصطلاحات و معانی خاص صوفیانه به اختصار و ایجاز به پرسشهای قاضی پاسخ می‌دهد و در این پاسخگوئی هم خود را مسؤول عدم درك دیگران از این مطالب نمی‌داند.

نامه‌های هشتم و نهم

و اما دو نامه آخر این مجموعه یعنی نامه‌های هشتم و نهم با نامه‌های دیگر غزالی فرق دارد. این دو نامه که نسبتاً مفصل‌تر و مشروح‌تر از نامه‌های دیگر است، یکی از حیث مخاطب آن و دیگری از حیث نویسنده آن مشکوک است. نامه هشتم را که بدون شك از احمد غزالی است بدلائلی نمی‌توان مطمئن بود که به عین القضاة نوشته شده است. در نامه‌های دیگر غزالی به عین القضاة، خواجه غالباً نام مخاطب خود را ذکر می‌کند ولی در اینجا اسمی از عین القضاة یا کسی دیگر نبرده است. ثانیاً لحن کلام غزالی در این نامه با نامه‌های دیگری که به مریدش عین القضاة نوشته است فرق دارد. این نامه که بیشتر شبیه يك رساله كوچك است از يك مقدمه و هفت فصل کوتاه تشکیل شده است. مقدمه که ربط چندانی با ذی‌المقدمه ندارد احتمال این را که نامه به عین القضاة نوشته شده باشد زیاد می‌کند. اما فصولی که ذی‌المقدمه را تشکیل می‌دهد شامل بعض دستورات عملی است که يك شيخ معمولاً به يك مرید مبتدی می‌دهد. شاید هم اصلاً این ذی‌المقدمه متعلق به آن مقدمه (که

فقط در يك نسخه خطی موجود است) نباشد. به هر حال، گرچه این دلائل برای اثبات این مطلب که نامه مزبور به عین القضاة نوشته نشده کافی نیست؛ همینقدر هست که ما را در مورد مخاطب نامه مردد کند.

چون نویسنده نامه مزبور معلوم است، این تردید توقفی در کار تحقیق کسانی که به آثار احمد غزالی و تعالیم او علاقه منداند ایجاد نمی کند. این نامه بخصوص از حیث جنبه عملی تصوف غزالی خواندنی است. در ضمن فصول هشتگانه برخی از اذکار و اوارد طریقه غزالی و کیفیت شب زنده داری و اعمال شب آدینه و بطور کلی نحوه عبادت و عبودیت سالک سخن رانده شده است.

آخرین نامه که باز در حکم يك رساله کوتاه می باشد و در باره تعبیر رؤیا نوشته شده مانند نامه هشتم مورد تردید است منتهی این بار نه از حیث مخاطب نامه بلکه از حیث نویسنده آن. در اینجا بدلائلی چند دقیقاً معلوم نیست که این نامه از احمد غزالی است یا عین القضاة. این نامه در همه نسخه های خطی مکتوبات عین القضاة در میان نامه های خود قاضی قرار گرفته و آقای فرمنش نیز در تهیه فهرست خود از مکتوبات عین القضاة در نسخه خطی کتابخانه ملا مراد (M) بدون اینکه در هویت نویسنده آن تردید داشته باشد، آن را از عین القضاة دانسته است.^۱ اما آقای علینقی منزوی در مقدمه جلد دوم نامه های عین القضاة این نامه را به احمد غزالی نسبت داده است. قبل از منزوی، آقای عفیف عسیران در مقدمه خود بر تمهیدات قسمتی از این نامه را به عنوان نوشته غزالی به عین القضاة نقل کرده بود. این قسمت همان فقره ایست که در آن نویسنده

سخن از فرزند مخاطب که نامش احمد بوده نام برده است. عسیران با استناد به نامه‌های دیگر عین القضاة که در آنها از فرزندی بنام احمد یاد شده نتیجه گرفته است که این نامه که در آن نویسنده از فرزند مخاطب بنام احمد نام برده از غزالی به عین القضاة است^۱. عجیب اینجاست که فرمنش با استناد به همین شواهد احمد را فرزند کامل الدوله بشمار آورده است^۲.

گذشته از مسأله هویت پدر « احمد » در نامه‌های عین القضاة ، يك مشکل دیگر هست و آن اینست مطالبی که در مقدمه این نامه نوشته شده بسیار شبیه است به عباراتی که قاضی در آخر یکی از نامه‌های خود به مریدش نوشته است. عبارت مورد نظر در مقدمه نامه نهم چنین است : « ... بحديث قوت القلوب چندان عذرخواسته است . جوانمردا ، بدان درازی نیست . اگر بود واگر نه متقارب است ... »^۳ و در نامه عین القضاة چنین : « بحديث قوت القلوب این همه عذرها نمی باید خواست که از درون تو آگاهم . یا بود ، و اگر نبود هم قریب است . بدان درازی نیست . »^۴ فرضی که در اینجا معقول می نماید این است که بگوئیم این دو نامه بطور پی در پی و یا بفاصله ای اندک توسط عین القضاة به يك شخص نوشته شده است .

دلیل دیگری که برای انتساب این اثر به عین القضاة هست این است که آهنگ این نامه بطور کلی و روش تفکر نویسنده آن به نامه‌های عین القضاة نزدیکتر است . این نامه بیشتر جنبه تحلیلی (آنالیتیک) دارد و این روش با

۱ - تمهیدات ، مقدمه مصحح ، ص ۷۸ .

۲ - احوال و آثار عین القضاة ، ص ۳۱ .

۳ - رجوع کنید به همین کتاب ، ص ۴۴ .

۴ - نامه‌های عین القضاة همدانی . ج ۱ ، ص ۳۳۵ .

عين القضاة بيشتر سازگار است . البته احمد غزالي هم هر جا كه مقتضى باشد مى تواند تحليلي فكر كند ، چنانكه در رساله « بوارق الالماق » در رد ايرادات منكران سماع كاملا مشهود است . اما نحوه تفكر غزالي عموماً تأليفى است و معانى را با عباراتى کوتاه و به اشاره بيان مى كند بخصوص وقتى به عين القضاة نامه مى نويسد . آنچه در اين نامه نوشته شده مطالبى است كه غزالي مى توانست در چند سطر براى عين القضاة بنويسد و ديگر لزومى نداشت كه آن همه درباره قواى ظاهرى و باطنى براى فيلسوفى چون عين القضاة بتفصيل سخن گويد .

در آخر اين نامه نويسنده به مخاطب خود توصيه مى كند كه از اشغال فارغ باشد ، چنانكه خود او هم مى كوشد كه چنين كند . در اينجا هم باز مشكل بتوان قبول كرد كه اين نامه از غزالي است ، زيرا بعيد است كه شخصى كامل مانند احمد غزالي پس از سى سال ارشاد هنوز در آخر عمر خود از تفرقه خاطر بنالد .

اين ها دلائلى است كه انتساب اين نامه را به احمد غزالي مورد ترديد قرار مى دهد و اگر نخواهيم مانند دكتور فرمنش بدون چون و چرا آنرا از عين القضاة بدانيم ، با آقاى عسيران و منزوى هم نمى توان با اطمينان خاطر همصدا شده نويسنده نامه را احمد غزالي دانست .

در صورتى كه نامه نهم اين مجموعه را جزو نامه هاى احمد غزالي بشمار آوريم ، تعداد نامه هاى كه از احمد غزالي هم اكنون در دست است ده خواهد بود : هشت نامه در اينجا ويكى « عينيه » يا « موعظه »^۱ و ديگرى نامه ايكه

۱- رجوع شود به تازيانه سلوك ، بتصحيح نصرالله تقوى . تهران : ۱۳۱۹ . و

رساله سوانح و رساله اى در موعظه ، بتصحيح دكتور جواد نوربخش ، تهران : ۱۳۵۲ .

تحت عنوان « مکتوبی از احمد غزالی » توسط نگارنده تصحیح شده و به چاپ رسیده است^۱.

نسخ خطی و روش تصحیح

برای تصحیح نامه‌های این مجموعه جمعاً از چهار نسخه خطی استفاده شده است که سه نسخه از آنها (MPI) مجموعه‌هایی است مشتمل بر نامه‌های عین القضاة و یکی دیگر (B) نسخه‌ایست از فصول نامه هشتم . نسخه‌های MPI را آقای علینقی منزوی در مقدمه‌های خود بر جلد اول و دوم « نامه‌های عین-القضات همدانی » توصیف کرده است و توضیحاتی در باره ترتیب نامه‌ها داده که برای محققان می‌تواند بسیار سودمند افتد . در ضمن تصاویری نیز از بعض صفحات این مجموعه ها در جلد دوم « نامه ها » چاپ شده است که علاقه‌مندان می‌توانند به آن رجوع کنند. با وجود این راهنماییها، چند نکته دیگر هست که باید در باره این نسخه‌ها در اینجا متذکر شوم .

نسخه M که از موقوفات ملامراد در استانبول است کاملترین مجموعه است که همه نامه‌هایی که در اینجا به چاپ رسیده در آن موجود است . این مجموعه نسبتاً بی نقص بقول منزوی در ۸۵۳ نوشته شده است . خط نسخه‌نسخ است . نقطه‌های دال در مواردی که ما قبل آنها متحرك یا یکی از حروف عله است گذاشته شده و حتی در این کار افراط شده است ؛ سرکش‌های گاف و نقطه‌های چ و پ بیش از یکی برای هر کدام نیست . از آنجا که قرائت‌های این نسخه دقیقتر و بطور کلی صحیح‌تر بود و تعداد نامه‌هایش هم کاملتر و بیشتر از بقیه بود آنرا در تصحیح نامه‌ها نسخه اساس قرار دادم .

۱- جاویدان خرد (نشریه انجمن شاهنشاهی فلسفه ایران) سال ۳ ، ش ۱ ،

نسخه I که متعلق به کتابخانه ملی تهران است (شماره ۲۱۷۷) و بنام «مکاتیب العرفا» در دفتر ثبت گردیده بخط نستعلیق نوشته شده است.^۱ تاریخ کتابت معلوم نیست. «گاف» از «کاف» و «چ» از «ج» و «پ» از «ب» متمایز نیست و نقطه‌های دال پس از حروف عله یا متحرك گذاشته نشده است.

نسخه P که متعلق به کتابخانه ملی پاریس است (شماره ۳۵ ملحق فهرست فارسی) بخط نسخ بسیار خوش و خوانا در سال ۱۰۲۵ استنساخ شده است، و اعراب کلمات عربی و حتی بسیاری از کلمات فارسی را در آن گذاشته‌اند. نقطه‌های دال را پس از حروف متحرك یا عله و همچنین سرکش گاف را ندارد، اما چ و پ را با سه نقطه آورده است. این نسخه بقول متزوی از روی I استنساخ شده است.

نسخه B که فقط شامل فصول نامه هشتم است در مجموعه ایست متعلق به کتابخانه مجلس سنا. («فهرست کتابهای خطی کتابخانه مجلس سنا» تألیف محمد تقی دانش پژوه و بهاءالدین علمی انواری، تهران: بدون تاریخ، ج ۱، ص ۳۳۸. شماره ۵۳۱/۲۲.) این مجموعه شامل ۲۵ رساله است و بخط نستعلیق متعلق به قرن دهم است که به گمان آقای دانش پژوه در هند نوشته شده است. از حیث رسم الخط دال و گاف و چ و پ مانند نسخه P است ولی اصل این نسخه با همه نسخه‌های دیگر فرق دارد و در واقع فصولی در آن

۱- قسمتهائی از این مجموعه بخط نسخ است. رجوع شود به نامه‌های عین-

هست که در PI نیست ولذا برای تصحیح بعضی از قرائنهای نسخه M بسیار مفید واقع شد.

علاوه بر این نسخه‌ها، نسخه‌های خطی دیگر^۱ شامل نامه‌های غزالی به عین القضاة هست که دسترسی بدانها میسر نبود. از جمله نسخه‌ایست متعلق به کتابخانه موزه بریتانیا (Add 16-823) که آقای منزوی در وصف آن می‌نویسد: «این نسخه برادر نسخه‌های I و P می‌باشد... و گویا از روی نسخه‌ای نوشته شده است که نسخه I نیز از روی آن نوشته شده بود، و بدین سبب در ترتیب نامه‌ها و حتی در رسم الخط و در کاهش و افزونی‌ها با آن برابر است».^۲

ترتیب نامه‌ها در P و I تقریباً شبیه به یکدیگر است، اما با ترتیب M کاملاً فرق دارد. در این چاپ ترتیب نسخه M اختیار شد، جز اینکه نامه عین القضاة و پاسخ آن را جلو انداختم و نامه M ۵ را که هویت مخاطب آن بطور قطع معلوم نیست نامه هشتم قرار دادم. شماره این نامه‌ها در نسخه‌های فوق را منزوی در مقدمه جلد دوم «نامه‌های عین القضاة»^۳ در جدولی مشخص کرده که در مقایسه با ترتیب چاپ آنها در این مجموعه چنین است:

۱ - برای فهرست این نسخه‌ها رجوع شود به ملحق فهرست بروکلند

(شماره ۱۳).

۲ - نامه‌های عین القضاة همدانی، ج ۲، ص ۴.

۳ - صفحه ۱۰.

I	P	M	
-	-	۳	نامه یکم
-	-	۴	نامه دوم
۸۵	۹۷	۱	نامه سوم
۸۶	۹۸	۲	نامه چهارم
۸۳ و ۳۵	۹۵ و ۴۷	۶	نامه پنجم
۸۳ و ۳۶	۹۵ و ۴۸	۷	نامه ششم
۸۴	۹۶	۸	نامه هفتم
۸۲	۹۴	۵	نامه هشتم
۳۶	۴۸	۴۹	نامه نهم

در ذیل صفحات سعی شده است که همه اختلافات چهار نسخه ضبط شود و روشی که در ضبط آنها بکار رفته روش هلموت ریتز در تصحیح متون است. در رسم الخط نسخه‌ها، جز گذاشتن سرکش گاف و نقطه‌های پ و چ و برداشتن نقطه ذال فارسی و جدا نوشتن «است» از فعل و «به» از اسم و «آنکه» بجای «آنک» تغییر دیگری داده نشده است. رقم سوره و آیه برای آیات قرآن در داخل دو ابرو پس از نقل هر آیه ذکر شده است. کلمات و عباراتی که معنی آنها روشن نبود تعدادشان کم نبود اما بندرت پس از آنها علامت سؤال در داخل دو ابرو گذاشته شد، و علت خودداری از افراط در این کار هم این

بود که چه بسا معنی کلمه یا عبارتی که برای مصحح نامفهوم بوده برای خواننده‌ای
مفهوم باشد و مشاهده علامت سؤال جز برانگیختن تردید بیهوده در ذهن او
اثری نداشته باشد .

در اینجا لازم می‌دانم که مراتب تشکر و سپاس خویش را بحضور
جناب آقای دکتر جواد نوربخش که تصحیح و چاپ و نشر این اثر را در ظل
حمایت خود قرار دادند تقدیم دارم . والحمدلله .

نصرالله پورجوادی

تهران - ربیع الاول ۱۳۹۸

مکاتبات خواجه احمد غزالی
با عین القضاة همدانی

نامه یکم

از عین القضاة به احمد غزالی

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

و به نستعین

۲ ذکر وقایعی و سؤالاتی که منقول است از امام سعید شهید
عین القضاة ابوالمعالی المیانجی - رحمة الله علیه - که بخواجه امام
حجة الاسلام احمد غزالی - رضی الله عنه - نوشته است ، و خواجه احمد
۶ جواب آن باز داده .

شرح واقعه که دیده بودم و سؤالی که کرده بودم :

یکبار دیدم که مرا گفتند: « احمد غزالی قره العین محمد مصطفی -

۹ صلی الله علیه وسلم - است . اگر بدو چیزی نویسی القاب منویس که او را
در عالم غیب بدین لقب خوانند . »

سؤال : « سلام علینا » ، درنون والف که تعبیه بوده است ؟

۱۲ و در « عباد الله الصالحین » تعبیه کیست ؟ و چون او را گفتند : « سلام
علیک » ، چون بود که گفت : « سلام علینا » و نگفت « سلام علی » ؟

سؤال : چون صلوات دهیم بر ملائکه و انبیا و اولیا، سر

۱۵ این صلوات دادن چیست ؟ چون مقامات فریشتگان معلوم است و ترقی را باقدام ایشان راه نیست ، و چون انبیا را - صلوات الله علیهم - از صلوات مازیداتی نباشد ، مقصود [از] صلوات بر هر قومی چه باشد ؟

۱۸ **سؤال :** «أنا اول من تنشق عنه الارض ولا فخر» که مصطفی - صلی الله علیه و سلم - گفت چه معنی دارد ؟

واقعہ : شنیدم که مرا گفتند سر قدر و اسم اعظم و امانت

۲۱ هرسه بهم رود . راست است یا نه ؟ و معنی آن چه باشد ؟

سؤال : آن چیست که شیخ ابوبکر بن عبدالله گفت - قدس الله

روحه - که واصلان راه معشوق و از ماندگان را در راه استقبال
۲۴ بینند ؟

سؤال : این که مرید گاه گاه در درون خود ریائی بیند بایر

خود چه بود ، وازالت آن شرط است اگر خود می باید ؟

۲۷ **واقعہ :** شیخ ابوالحسن خرقانی - رحمه الله علیه - سحر گاهی

دیدم که چون زنان بطلق نشسته بود . او را گفتم : « زینهار زینهار ای
شیخ ، اگر ترا فرزندی آید من دیوانه شوم » . جواب داد که : « مرا
۳۰ این کار ضرورت است . تو خواه دیوانه شو ، خواه مشو » .

واقعہ : یکبار در پیش بیماری از خود غایب شدم . کسی از من

پرسید که « حم عسق (۲/۴۲) چه معنی دارد ؟ » من گفتم : « ارض بمکه » .

۳۳ من این تفسیر هرگز ندیده بودم و نشنیده بودم. این حدیث یکبار دیدم که می گفتند: «... اصلی نیست که نمایش شیطانی است یا واقعه رحمانی».

۳۶ **واقعه :** یکبار دیدم که می گفتند در عالم غیب برای تو انگشتی می سازند نقش آن «یا حی یا قیوم، لا اله الا انت». این چه بود و این چه نقطه است؟

نامه دوم

از احمد غزالی به عین القضاة

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

و به نستعين

نسخه نامه ايکه امام احمد غزالی - قدس الله روحه - بخواجه امام
سعيد شهيد عین القضاة ابو المعالی المياني - رحمه الله عليه - در جواب
سئوالاتی و واقعاتی که شرح دادیم [نوشته است].

سلام الله تعالى على الولد الاعز ، قرة العين ، عین القضاة ، و
برحمته و برکاته و رأفته و تحياته . والحمد لله رب العالمين . وصلواته
على نبيه محمد وآله الاكرمين .

اشتیاق بحدی است که در بسیار اوقات بدل وادل او سخن
می گویم. اگر وقتی روایت کند مصدق دارد که ناشنوده نگوید . اما شنودن
نگوید غاضب (؟) بود و باز گفتن ثم فاضت (؟) بود . شنودن در کوی
معرفت بی رقم حرف و باز گفتن در کوی علم در تبیان حرف تمامی

گذارده حق را ازو تا بنهایتی که در آن نهایت مراد بحق بوده است و هست برسد . اشارت مصطفی - صلوات الله علیه - که : یاایهاالناس ان لکم معالم ، فانتھوا الی معالکم و ان لکم نہایات فاتوا الی نہایاتکم»^{۱۵} چنین حقایق بود، تا آنچه در امکان است بوجود آید . یا حسرتا علی ما فرطت فی جنب الله را جای نماند . وهذا یشیر الی شیء من سر القدر .
آن اشارت قرۃ العین ارجو که چنان بود .^{۱۸}

بیت

گریار ترا گوید: «من زان توام» هان تا تو بدان رسن فرو چه نشوی
نطق او خود ینابیع صدق است . اما کمین گاه مکر قدر هم از^{۲۱}
جائی بود که بدوس (؟) ممکور آنجا نرسد . «هو اهل التقوی و اهل المغفرة» (۵۶/۷۴)؛ مگر بکرم او بود نه باستحقاق ما .
اما مختص الدین - اکرمه الله - رسید ، هفدهم رجب ، و
نامه رسانید و بقدم او سخت شاد شدم و باخبار سلامت آن عزیز و
جمله عزیزان همچنان . و همین شبانگاه آن جواب بنو شتم ، که آرنده
مستعجل بود . غنیمت شمردم ، که مسافت دور است . جوابی بتعجیل^{۲۷}
نو شتم . ارجو که بعد ازین مستوفی تر فرستم .

جواب اول : سلام علینا . انا و اتقیاء امتی درضمن «علینا»

مضمرا ند . کنایت توحید در تحفه عین تفرید بود ، که علیک . اما در^{۳۰}
اشراق سلام ازلیت آن ذره ها که اشارت بوالحسن خرقانی - رحمه الله
علیه - بدان صحبت بود بتافتند در آن اشراق که شرط ظهور در آید

- ۳۳ اشراق «الله نور» است؛ چون بتافتند، در «سلام عليك» «علینا» گفت.
 «و علی عبادالله الصالحین» انبیا بود۔ علیهم السلام۔ کہ مدتی مقررۃ
 طلب زده بودند کہ «و ادخلنی برحمتک فی عبادک الصالحین (۱۹/۲۷)»
 ۳۶ وازین معنی درنامہ بدست زاهد خود جواب پیش از سوال فرستادم.
 ارجو کہ رسیدہ باشد. ظہروا لربہم، ثم لانفسہم بظہورہم لہ، ثم
 بعضهم لبعض بظہورہم علی انفسہم فی ملابس نورہ، و سترونہ فی ذلک
 ۳۹ اللباس النورانی نورہم یسعی بین ایدیہم.

شعر

- اخری الملابس ان تلقی الحبيب به یوم التزاور فی الثوب الذی خلعا
 ۴۲ طور تجلی آفتاب آن ذات آمدند. کنایت از آن طور کہ تحت
 صفاست عباد آمدند، «و هو القاهر فوق عباده» (۶/۱۸ و ۶۱) لاجرم
 ۴۵ ہمہ در عبودیت زنند، کہ اوحقیقت فوقیت است، تا ایشان نیز حقیقت
 تحتیت درست دارند. اگر نزول بود برایشان بود، و اگر طلوع بود از
 ایشان بود.
 جواب دوم: در صلوات. اگر سواقی چه بصفہ خرد است،
 ۴۸ آب آن جنس آب بحر است؛ لابل، بود کہ نوع اشرف است. و
 ۵۱ ہذا ستر. ممکن نیست کہ در بحر زیادت نشود. و نپنداری کہ صلوات
 از خود است، کہ آن عہد «سلام عليك» بر جان پاك مہتر۔ صلوات اللہ
 علیہ۔ تازہ می کند. جان پاك او استقبال آن کند و اہتزاز در کسوة علم
 تازہ شود. «فقل لی ہی الخمر». و ہذا ستر. صلوات بر ملائکہ قوت

وقت دهد . اگر ترقی در اقدام نرود ، در قوت وقت رود . از قوت شریف با شرف بدل افتادن را سرالاسرار آن است که قوت معده برای ترقی در حیره (؟) نیست برای استبقاء صحت است . اگر استبقاء قدم بی ترقی با قوت نفسی حواله بود ، چه عجب بود ؟ که نه همه برای ترقی بود .

جواب چهارم : « أنا اول من تنشق عنه الارض » اسرارش را نهایت نیست و تانندانند که ازین کنایت آشیانه بشر است ، چه در حال صحبت است و خواهد بودن ، آن سر معلوم نشود . ذرایری از خاک که حامل خیالات و اوهام است ، و منزل این و کیف است در صحبت خواهد بود بوقت مرگ ، اعلی مراتب الارواح در صفا لابد اول متعالی بود ازین حضيض . وهذا فتح باب عظیم ، بشرط ان لا يهدم مصرا في التقييه في ذلك الطرف الاخير بهذا الجنس حتى لا يتأدى في داري استار سعة القدره لقد تحجرت واسعاً .

[جواب:] حدیث شیخ ابوبکر - قدس الله روحه - نیست که حدیث این دیوانه است . ولیکن هم حدیث اوست . « يوم نحشر المتقين الى الرحمن و فداً » (۸۵/۱۹) ای جواز هم علی ارباب الرصد للحرب الاخير « و نسوق المجرمين » (۸۶/۱۹) لاجرم در راه استقبال بینند .

انشقاق الارض انواع است : بعضی بگفتیم در جواب سابق . دیگر سر الوقت سر بر کردن امانت است از خاک ؛ انشقاق دوم نوع آن است . سوم نوع آن است که « والله انبتکم » (۱۷/۷۱) را هم انشقاق باید . و انشقاق السماء هم انواع بود که در غیبت حجب و استار بسیار است . و هذا اوان قبض العناية لاستبقاء ایمان اهل الزمان .

جواب سوم : ستر قدر و اسم اعظم و امانت بهم رود، ای والله

۷۵ العظیم شأنه ، و از هم رود و درهم رود تا بدل رسد . پس بجان رسد .
پس بامانت رسد . پس بعشق رسد - عشق از آن جانب ، نه از خود .
و اسم اعظم عنوان است و سلطان است و توفیق است و ظفر است . و
۷۸ درین مقامات قبل الوصول جز بیرواز بپرشوق راه نیست .

شعر

و یاتیک بالاخبار من لم ترود ان هدهد الخبر

۸۱ در غیبت همه این کار کند و نطق او « اخطت بمالم تحط به »
(۲۲/۲۷) . اگر وقتی غایب شود بدست سطوات « لاعذبه » (۲۱/۲۷)
اذیال تواری او هدی یابد تا ذخایر غیب که مضمون به است بر صحرای
۸۴ نهد . و بعضی ازین جواب در حدیث « یاحی یا قیوم » و « کهیصص »
وعده یافته است مگر بزودی در رسد که نه از حرف ناطق است که از
حروف صامت است .

۸۷ [جواب] : ریائی که مبتدی را بود ضرورت است . و این
معانی براین دیوانه بسیار رفته است . نشان راست است . آرزوی مرید
بایست در بنی نقد و خدای نقد . « و الشیخ فی قومه » ، فافهم . و در
۹۰ آفتاب او سر برزدن تخمه هاست که تعبیه درون است ، و ظاهر شدن در
آفتاب او زر بر محك زدن - نه بیان بر محك است آن زر ، که بیان
آن محك است بر زر . مگر در مسأله قرۃ الانبیاء و السابقین - علیهم السلام -

- از ما شنیده بود که متاع البیت ، اعنی آنچه ستر قدر است ، در
تعبیه ساز خلاف در درون غیبه غیب بشریت تا مستبقا خواهد بودن
در درج و صندوق و خزاین مخبی و مخفی بود . اما چون بدر خواهند
افگند اولاً در میان صحن السلام انسانیت و حبوحة الامر آدمیت
نشری و عرضی برود آنگاه بدر نبرند . ستر این ریا این است . و چون
بکنار دریا رسد ، صدق سباحث کند ، ریا غرق شود ، زیرا که آن
بهمیه که این متاع اوست ، « ولا نعامکم » (۳۳/۷۹ و ۳۲/۸۰) ، هم
بر ساحل بازماند .

جواب : واقعه بیمار و « حم عسق » و معنی آن . جان و

- جهان دو ستر بدان . اول آنکه مکه حمی العزة است و حم حمی العشق
است . لاله الا الله ترجمان توحید عشق است . حصینی آن حرم این حصن
است . راست گفتی حدیث مکه . و دیگر سر ، بدان که هر چه اسم معنی
بدان نشست بر حروف و کلمات و بنان و بیان و زفان عاصی آمد ،
که در حضيض حدود نگنجد . بر علم و فهم عاصی بود . « العجز عن
درك الادراك ادراك » این بود . فسیکشفه الوقت ، فيه عجایب الذخائر ،
ان شاء الله تعالى .

جواب دیگر : « حدیث طلق خرقانی » . آن روزگار تو است

- که در علم جنونی آورد . اما اسرافیل الوقت که رزق مرتزقه اهل الارض
حواله بادرگاه عزت سفینه اوست می بر نهد تا « عتت عن امر ربها »
(۸/۶۵) نرود و خرابی نکند .

جواب دیگر: « یا حی یا قیوم ». آن نگین دل است و نقش

« یا حی یا قیوم » « کتب فی قلوبهم » (۲۲/۵۸) نقد خواهند کرد و ^{۱۱۳}

وقت پای درپیش خواهد نهاد . و هذا فتح باب من محبوب یورث الخبط .

و چون این مهر برنگین درست آید ، ولایت نفس اماره بکلی برسد ،

« لاتخذوا عدوی » (۱/۶۰) تمام درست گردد . ^{۱۱۶}

جمعك الله به له وعليه . وبذلك ختم لك ، بجوده ومنه .

نامه سوم

از احمد غزالی به عین القضاة

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

و به نستعین

- ۳ « وما تكون في شأن » (۶۱/۱۰) . چون کار پیدا شود مشهود شود . شاهد شاهی خود اظهار کند . پس در اظهار خود ترا اخفا کند . پس در اخفا وجود مجرد بر بساط فردانیت پیدا شود ، « جئتمونا فرادی » (۹۴/۶) روی بنماید . این وجود که تو می بینی و می دانی ممزوج است و این علم مدخول است ، زیرا که این علم خداوند خانه است بشرکت اثاث البیت و خانه و ناهیک بهذا القدر من جاووزنی که هست تعبیه راست .
- ۹ اول « والارض مددناها » ، آنگاه « و القینا فیها رواسی » ، آنگاه « من کل شیء موزون » (۹/۱۵) . آن رواسی تعبیه در « ها » است که « وترى الجبال » (۸۸/۲۷) . و آن « مددناها » را با « الم ترالى ربك »
- ۱۲ كيف مدالظل » (۴۵/۲۵) مقابله کند تمام شرح بتابد . و « تولج الليل »

۲ - و به نستعین : M — IP // ۵ فردانیت : M : وحدانیت IP //

۸ - البیت : MI : است P // ۱۲ بتابد MI : بیابد P //

فی النهار وتولج النهار فی الليل » (۲۷/۳) بود . و در آن عالم غالب این بود . تا خاک مفرد عرض نکنند ، پس رواسی ملقای عرض نکنند ، پس عهد بنتاود از شواحق آن رواسی . ۱۵

این حقایق در طریقت نیاید . در ترازوی او وزن این جوهر را که درین رواسی شامخات بمعننی بود « و ابتنا فیها من کل شیء موزون » مشهودی درین اوراق بود . طلایه این کارها بساط تعزز و کبریا بود . اجوبه واقعه که نبشته است از عظمت اینجا بود و حق است . ۱۸

کمال جمال موجب درد است در کمال دولت عشق ، زیرا که کمال او بشرط شایستگی معشوقی است و همان کمال سجل حرمان است . آنکه شنیده ای بلسنو رادردی است در سخن خرقانی - قدس الله روحه - معنیش این است ، و لیکن ممزوج بود . این شربت صرف داده اند « الجبار المتکبر » را . مزاج « الرؤف الرحیم الودود » بالمرصاد است . در ممزوجی حجاب عظمت برخیزد و بمرگ خود کمال حجاب در حق سالکان بیکبارگی ، چنانکه هرگز وازو در راه نیاید . وحیث نور سیاه اشارتی دارد ازین معنی ، و لیکن همه باین و آن نتوان بست . ۲۱

حقایقی دیگر هم دارد ، و سیکشفه الوقت ان شاء الله . ۲۴

وحیث یقین و شک درست است الی آخره .

ای عزیز من ، آن فتح الباب کاری است که چون فراخ شود ۳۰

۱۴- نکنند پس ... نکنند پس M : کنند IP // ۱۵- شواحق M : شهوات PI //

۱۶- نیاید M نیامد PI // ۱۷- بمعننی M : PI // ۱۹- نبشته M : نوشته

PI // از عظمت M : او عظیم PI // ۲۲ بلسنو PI : بلسنو M //

۲۶- سالکان M : سالک آن IP // وازو M : واز IP // نیاید M :

نیاید IP // ۲۹- الی آخره IP : الغ M //

وجود عرش و کرسی درو ذره نماید. کدام نفس است که گوید : « اللهم اعطنی مایمکن و مالا یمکن » ؟ « همت چو بلند شد همه در دسر است »
 ۳۳ اشارت بدین است . و هر همت که در ممکنات است نه عالی بود . آن
 چون بدو رسد برسد . و چون علم دست بروی باز ننهد « تعالی و انومن ساعة » حاصل باشد و این مبادی اشراق دیموم ازلیت است که لباس کارها
 ۳۶ درو بسوزد .

حدیث محال درست است ، و سیتمه الوقت ان شاء الله
 تعالی . ای عزیز من ، محال و جایز و ممکن در ترازوی عقل بود ، و او
 ۳۹ مکیال ابواب الدار است . خواجه خانه ، اعنی النفس القدسیه ، چون
 بمکیال امانت پیماید ، نه هر چیزی را وزنی بود . محال و ممکن خود
 اینجا محال بود . و هذا فتح باب ، فتأمل .

۴۲ حدیث مناسبت اسم اعظم با قدرت ازلیت راست همچون
 نسبت سمع بابصر است یا نسبت مدرک سمع بامدرک بصر . این نه سؤال
 درست است . در راه طلب گنگ و لال باش که محک ازو معزول بود .
 ۴۵ حدیث غلبه صفات مذموم . بدانکه بر بساط صفا در اشراق
 انوار وقت همه چیزی روشن تر بود و آن منقبتی بزرگ بود . « لیبدي

۳۱ نماید : + سؤال PI // ۳۲ چو I : چون MP // ۳۳ هر همت M :
 مرحمت PI // ۳۵ - مبادی IP : منادی M // ۳۸ - تعالی MI : P -
 ۳۸ - و او M : او IP // ۴۱ - اینجا IP : آنجا M // ۴۶ - غلبه :
 // غلبت MPI

لهما ماوری عنهما « (۲۰/۷) . اما تحفه در آن ظهور موعود است که
 ۴۸ « وطفقا یخصفان علیهما من ورق الجنة » (۲۲/۷) گفتیم و گریختیم .
 فرق است میان حسد و غیرت . اما حقیقت آن است که حسد روی در
 منعم علیه دارد و غیرت روی در معشوق و عشق و حالت دارد .

۵۱ سیمرغ مبارک باد که او جز بر جزیره کبریا و تعزز نشیند و باستقبال
 کم آید . چون آمد و بوس بر پای نهاد اشارتی بروایتی بود و بند بر نهاد
 ان شاء الله تا راه رجوع بسته شد . و تنبیه و تعلیل زیاده فی التبصره ،
 ۵۴ و هی مغتمه .

حدیث دیدن من و سؤال سخت نیکوست و تصدیق تقصیر
 همه نیکو و درست است . و عجبت آنکه ازین معنی چیزی رفته است
 ۵۷ درین قرب و روی نبشتن نیست و رخصت اثبات . بلی ، چون رسم یاد
 دارد تا بایادم دهد بشان به است در یاحی یا قیوم . آنگاه خود در مشافهت
 برود ان شاء الله تعالی .

۶۰ حدیث خاطر به اشعری بود و برگذشت . و مبادا که در آن
 باز ماند . اما این دلیل می کند که آن مرد را نیز بیرون از مقولات
 مقبولات حالی بوده است و آنگاه خاطر قریب بود که خاطر تصرف

۵۱ - جز بر ... نشیند IP : از جزیر-کبریا و تعزز کم بر نشیند M //

۵۲ - بروایتی IM : پردانی P // ۵۵ - من و M : من PI // تصدیق تقصیر

IP : تصدیق و تقصیر M // ۵۷ - نبشتن M : نوشتن IP // بلی M : - IP //

رسم PI : رسم M // ۵۸ - در یا حی : دریاحی و M یا قادر یاحی P یا در یا حی

I // ۵۹ - تعالی M : - IP //

۶۰ - باشعری MI : بارشعری P // ۶۱ - مقولات M : مقولات PI //

۶۲ - حالی M : خالی PI // است PI : - M //

- ۶۳ عقل انسانی بود و لوحظ قدسی فی شخص نفس قدسی و بریق المعیه
امانت لاهوتی بود . خواطر اولین و آخرین بنسبت با آن مختصر بود .
حدیث باهیچ کس مگوی ، ای « والله کل لسانه » سنت است
- ۶۶ درین اقدام صدق . فاعتمد ذلك .
حدیث سؤال عن خاطر . خطر همراه خاطر است زیرا که
آبگینه شکستن درو مضمراست . اگر بر تو نه جوی بود دریای دیگری
شود . حق بوده است که دست او بند کرده است تا آن ننویسد .
- ۶۹ حدیث اسم اعظم . یادر حرف یا در حرف حرف ، زیرا که
الف الف است و لام است وفا ، و در میم یا و میم است مثلاً . والحر
یکفیه الاشاره . وسلام الله ورحمته وبرکاته و شوقی الیک . مجاور وصفی
بارشید از راه یگانگی و رأفت صحبتی استیناف کند که کارها در بنداین
امثال است . وسیکشفه العیان .

- ۶۳ - بریق M : برق PI // ۶۴ - مختصر بود M : مختصر IP //
- ۶۶ - صدق M : صرف I حرف P // ۶۷ - همراه خاطر M : همراه خواطر PI //
- ۶۸ - نه جوی : نجوی M برجوی PI // ۷۱ - است وفا : است و فی M
وفا IP // و میم است مثلاً : درست مثلاً M و میم P ، - I //
- ۷۲ - سلام الله ورحمته M : سلام عليك ورحمة الله IP // و صفی M : صفی PI //
- ۷۳ - که M : - IP // ۷۴ - العیان : + والسلام (I) عليكم اجمعين
(+ والحمد لله P) PI

نامه چهارم

از احمد غزالی به عین القضاة

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

و به نستعین

۳ مقلب القلوب برهان الهیت در تقلیب قلوب اظهار می کند و
نقض العزائم و فسخ الهمم پیدا می شود . عزم جانب کثری درست است .
«والله غالب على امره» (۲۱/۱۲) ، تا خود بعد از این چون بود . و اگر
۶ او نیز بردوام از اجلاس البیوت و مخدرات الستور نبود شاید که به یکبارگی
حمیتی کند و روزی چند بجهد ، که سنت الهیت در هجرت فرمون انبیا
و اولیا و سالکان خود دانسته است . « و من يهاجر في سبيل الله يجد
۹ في الارض مراغماً كثيراً وسعة» (۱۰۰/۴) . این جمله تنبیه داند ، و نظاره
دل و وقت می بود تا خود چه فرماید . و چون اشارتی رود البته روا
ندارد پای در پیش او نهادن که بیم حجاب بود .

۲- و به نستعین M : - IP // ۶- شاید که به IP : شاید M // ۷- کند M : بکند
IP // ۸- و اولیا M : - IP // ۱۱- او IP : - M // حجاب PI : حجت M (حجب؟)

مختص آمد ، اکر مه الله . و از آمدن او آسایشها بود هم^{۱۲}
 او را و هم ما را . اکنون بازگشت و نیک آگاهی فرا داد . ولیکن
 مگر مصلحت بود آنچه در مصالح وقت او بیند دریغ ندارد و معاونت
 باشارت و عبارت و دل و همت . و قد استودع الله دینه و امانته و^{۱۵}
 خواتیم عمله و هو لایضیع و دایعه ، انه القادر الکریم الرؤف الرحیم .
 و السلام و الحمد لله رب العالمین .

بسم الله الرحمن الرحیم

۱۴ - و معاونت IP : معاونت M //

۱۷ - و السلام PI : M // العالمین : + و صلواته علی محمد و اله اجمعین الطیین
 الطاهرین المعنومین P و صلواته علی محمد و آله اجمعین تمت المکتوبات بعون کاشف
 البرکات I //

نامه پنجم

از احمد غزالی به عین القضاة

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

سلام الله تعالى على الولد الاعز عین القضاة ورحمة الله وبركاته
۲ ورافته وتحياته . والحمد لله رب العالمين وصلواته على نبيه محمد وآله .
مدت اشتیاق از حد گذشت . بالتحقیق این بیت لازم است.

بیت

۶ وكدت اظير من شوقی اليكم وكيف يطير مقصوص الجناح

هذا فضل .

پیش ازین نامه نوشتم . آن روز چون شب درآمد دیدم که
۹ خود برسانیدم . هذا کتابی وانا موصله این بود . اما هنوز تمام مکشوف
نشده بود که این چه ورق بود . تا اکنون شبی تا روز می دیدم که

۲ - تعالی PI - M // ۳ - والحمد ... آله M : - IP // ۵ - بیت P :

شعر M ، I - // ۹ - هنوز M : - IP // مکشوف M : کشف PI //

۱۰ - تا روز M : - IP //

بر اندامهای من گاه او و گاه از غیب چیزی می نوشتندی و او می خواندی
و می خوردی بی ترتیبی ؛ زمانی معاً معاً . پس بیان شد که این چه نقطه^{۱۲}
است که بروزگار سالک چنان می شود که بر مصحف او آید و کأس
او شود .

و از جناب نبوت هم این است که هر که قوت او از پرده^{۱۵}
رسالت درگذشت پرده نبوت رسید ، حال بود نه قال . حدیث :
« ماصب الله فی صدری شیئاً الاوصیته فی صدرابی بکر » . « هذا کتابی وانا
موصله » این را دان .^{۱۸}

و اینجا بود که ببیند و بداند که جان مصطفی - صلی الله علیه و سلم -
حامی است . آفتاب صفت بر سر ارواح انبیاء - علیهم السلام - می گردد و هر
کسی را بر قدر حوصله او قوتی می دهد .^{۲۱}

و اینجا بود که بداند که فطام موسی چون بود . خضر موسی
را فطام کرد که شراب او از نطق حرفی بود . جلال دولت کلمات هنوز
نیافته بود بتمامی . و هذا سر . « فلا تسئلنی عن شیء » (۷۰/۱۸) تمهید^{۲۴}
فطام بود ، « سانبثک بتاویل » (۷۸/۱۸) کلیچه و حلوا بود که اطفال را

۱۱- اندامهای PI : اندامها M // می نوشتندی M : میشنیدی P تو می شنیدی I //

۱۵ - از پرده M : ازهر پرده IP //

۱۶ - ۱۷ - حدیث ... ابی بکر PI : الاصبیته فی صدر ابی بکر بود M //

۱۹ - صلی... سلم M : علیه الصلوة والسلام I ، - P // ۲۰ - آفتاب صفت M :

IP- // ۲۲ - فطام موسی : + و خضر علیهم السلام M // موسی : - I //

۲۳ - ۲۴ هنوز نیافته بود M : نیافته بود هنوز IP //

در فطام دهند تا خو باز کند ، و بوسطی روی شناس از شراب معتاد
 ۲۷ نقل کنند. و این قدم از دردی خالی نیست ، زیرا که وداع رنگ و فراق
 صفت است که قوت در تمییز علمی شرب نفس بازو بهم است و همگی
 مرد در طمأنینت آید و از ورق علم قوت خورد . و اینجا فطام بود .
 ۳۰ همه خوردن بود دانستن نه . همه رسیدن بود رفتن نه . همه حضور بود
 آمدن نه . همه یافت بود شنیدن [نه] . و هذا اسرار .

و چنان نبود که مناقله کلّی تواند بود قبل المفارقة . مرة هکذا
 ۳۳ و مرة هکذا بود . مناقله کلی از ورق قالت بحالت بعد المفارقة بود
 مجرد صفتان را که این لوح در دست دارند که : « جثموننا فرادی »
 (۹۴/۶) . گاه گاه از ورق علم تمییز هم قوت بود . اما آن معالی الدرجات
 ۳۶ نیز پای در میان نهد .

جان و جهان از تو ، تا او حدود است ؛ و ازو تا تو حقوق
 است . حدود تو هم از حقوق اوست . اگر تو باختيارك قدم از حدودی
 ۳۹ که عدل ازلیت بصیرتی بر پای خلق نهاده است بیرون نهی بیم هلاک بود .
 زندانی که بگریزد بیم آن بود که از راهش بسرِ دار آرند ، نه از راه
 بزدان برند . پس چون دادِ حدود بدادی ؟ و هذا ستر . زیرا که دادِ
 ۴۲ حدود نه همین مجرد شرع برزیدن است و تأدب . پس این هست و تأدب

۲۶- دهند MI : بدهند P // شراب M : شرب PI // ۲۷- واین M : باین PI //

۳۰ - دانستن ... شنیدن M : دانستنی همه رسیدن بود رفتن نی IP //

۳۸- هم از IP : هم M // ۳۹- بر پای M : بیای IP //

PI : بازندان M // ۴۲- برزیدن (= ورزیدن) M : ورزیدن P ورزید I //

پس PI : و سن (؟) M //

- خاطر هم هست . تا قدم در میدان تأویل و تفسیر نهد بدلیری و باختیار ،
 نقشی ملایم روزگار و شکوک خود بر جراید ازل نهد . و تا پختگی
 ۴۵ بلادرك علمهم فی الساعة تصرف نکند ، پس چون داد این حدود بر بساط
 عبودیت بدادی ؟ او بکرم خود دست گیرد و ازین حدود بیرون گذارد و
 بحقوق رساند . روش یکبارگی بر سر نظاره گردد ، که همه جذبه بود .
 ۴۸ اینجا توانگری بمتاع او بود نه بملك خود . و هذا سر . قادر بقدرت
 و عالم بعلم وحی بحیات و متکلم بکلام و مرید بارادت . چون بر بساط
 یکی بود عدد نبود ، احد بود . وقت از اشکال روی بر بندد . چون باز
 ۵۱ آید اشکال از وقت روی بر بندد . «بینهما برزخ لایبغیان» (۲۰/۵۵) نیز روی
 اشکال نبیند . ایمانش در ذوق بود در جریده همت ، نه از روی علم و
 تمیز در جریده امکان خلقی . آن واسع الاکناف افتد و این ضیق الاکناف
 ۵۴ افتد . آن بمیکائیل ازلیت پیمایند و این بمیکائیل خلقیت . این محدود
 الحدود بود در تنهای خلقیت و آن لامحدود و لایتناهی بود ، که قدرت

۴۳ - نهد PI : نهند M //

۴۴ - (از «ملایم» به بعد در نسخه های PI در میان نامه های دیگر آمده است) //

شکوک M : شکوکی PI // ۴۴ - نهد PI : نهند M // ۴۵ - بلادرك M :
 بلادراك I بل ادارك P // نکند PI : نکند M // حدود M : عدد

PI // ۴۶ - بدادی PI : دادی M //

۴۷ روش M : + دوش IP // برسر M : برسد IP // ۴۸ - توانگری M :
 توانگر PI // سر M : سه و . IP // ۵۰ - وقت IP : رقت M //

۵۰-۵۱ چون ... بر بندد IP : - M // ۵۱ - نیز روی : + روی M // ۵۳ - نبیند

IM : نه چند P // روی PI : - M // ۵۲ - امکان M : اسکان PI //

۵۳ - آن واسع M : واسع PI // و این ... افتد PI : - M //

۵۴-۵۵ محدود الحدود M : محدود دو حدود PI //

۵۵ - محدود و لایتناهی : محدود لایتناهی M محمد و لایتناهی I محمد و لایتناهی P //

دون است و حدود در قدرت برسد . و یگانگی بالای قدرت است .
 ۵۷ «أصبت فالزم» . جان و جهان گاه گاه که تنگ سخت برکشد و جلال
 عدل بتابد و مرد را با حد خود نشانند يك قدم بحیلت برگرفتن در آن
 مضیق قاب قوسین را فرو گذارد . «علیکم بدین العجایز» . آن عجز
 ۶۰ غنیمت شمرد . و سیکشفه العیان و تغنی عن البیان، فانه لایحتمل الترجمان.
 ای عزیز من ، مصادر و موارد معین داشتن و باختیار طالع
 و غارب بودن دیگر است و در کمان وقت نبلة من نباله بودن تا چون
 ۶۳ اندازد و کجا اندازد دیگر .

چون پخته همت شود دایره همت بامکان محیط شود نیز
 مطلب غیب او نباید زیرا که چون او کمند همت بی مسامحت بلند اندازد
 ۶۶ در شرفات مجد استحالت می اندازد و امکان و ممکنات جز دون او
 نبود، «کلالاوزر» (۱۱/۷۵) . غرق آب بی پایان و لب از بی آبی خشک،
 «کسر اب بقیعة» (۳۹/۲۴) . گرسنه بی قوت و او خود عین قوت، «والذی
 ۶۹ هو یطمع منی ویسقینی» (۷۹/۲۶) کرد اوانی (؟) خود او هویت عین قوت

۵۶- حدود M : حد PI // ۵۷- جان PM : جنان I // که M : - PI //

تنک MI : سخت تنک P // ۶۰- تغنی M : یغنی P یعنی I //

۶۲- من M : - PI // ۶۳- و کجا اندازد : - I // ۶۴- چون PI : - M // شود

M : شنود IP ۶۵- مطلب M : مطالب IP // نباید M : نباید IP // او M :

IP- // ۶۶- و امکان IP : امکان M // ۶۷- غرق آب M : عرقاب IP //

۶۸- خود M : - IP // ۶۹- یسقینی : + و اذا مرضت IP //

اوانی PI : اونی (؟) M //

- فعلی و ذاتی ، دادی و استدی در میان دارد . اما این ولایت معرفت
 «الذی» بود . اهل نکره را راه بمعرفت «الذی» بر است ، که «الذی
 خلقنی» پس گفت «فهو یهدین» (۷۸/۲۶) . از کجا تا کجا ؟ از خلقت
 بامریت ، و از طبیعت بقدسیت ، و از جسدانیت بروحانیت ، و از انانیت
 بهویت . در اشراق میزبانی «الذی» عجب اشارت «الذی» کس ندانست
 و نداند ، الا من اشركه الله فی الشرب الاوفی والکاس الاصفی . «الذی»
 خود بس بود باقی راه بزدن براوهام وافهام جاسوسان راه تاپی بحیلت
 نبرند . و هذاسر . تفصیل در وتعمیه و هدایت اضلال . وهذا من العجایب
 فی جراید الغیرة . فان القناعة بالذی هو موهوم بایسر مفرا بالغرض موجب
 الطلب و التفضیل موهوم بالاشباع مقدمة بالاقناع .
 بارک الله فی دینک وزاد فی یقینک و کان لك عنک عوضاً .
 انه ولی ذلک والمفضل به . والسلام .
 سلام بجمله دوستان برساند .

وها نحن علی الاثر ان لم یردنا القدر

- ۷۰- استدی : ستدی I // ۷۱- بمعرفت M : معرفت IP //
 ۷۳- طبیعت MI : طبیعت P // انانیت MP : انایت I // ۷۴- کس M : که IP //
 ۷۷- سر M : سر I شرح P // درو M : دارد IP // و هدایت M : دهدایت
 PI // ۸۷- هو PI : - M // بایسر مفرا بالغرض PI : بالسر بالغرض M //
 ۷۹- الطلب M : للطف PI // ۸۱- والسلام : - I //
 ۸۲- برساند M : برسان IP //

بیت

۸۶

آزاده بساط مهره تقدیر است
در راه مراد خویش بی تدبیر است

۸۷ آن مهره تویی و نقش دورش تمثال

کو خود همه بردیده خود تقصیر است

والسلام. والحمد لله رب العالمین. وصلواته علی محمد وآله

۹۰ اجمعین.

نامه ششم

از احمد غزالی به عین القضاة

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

و به نستعین

- ۳ فرزند اعز، قره العین، عین القضاة، اکرمه الله و احیاه. سلام بخواند
و آرزومندی فوق الوصف شناسد. مگر مدة العدة در گذشت که اذنی
بر شکل فرمانی یافتم در مخاطبة آن عزیز و هرچه میرود درین مکتوب
۶ هیچ از من نشنود. صدره گفتم هرچه بدو رسیدنی است برگزشتنی است،
و هرچه فرارسیدنی است برسیدنی است. و هر مکیال که جز نعتش صفت
اوست جوال است نه مکیال. بر شدن نشان بگردیدن و پرداختن است
۹ همه. هرچه سنجیدنی است کفة ترازو سنجد، زیرا که مجذور بخورد.

- ۱-۲ بسم... نستعین M : - IP // ۳- العین عین M : العین I عین P //
- ۴- مدة العدة M : مدت عدت PI // ۵- درین : درین IP و هرچه درین M //
- ۷- فرارسیدنی است IP : فرارسیدنی M // نعتش MP : تعطش I //
- ۸- نه مکیال بر شدن M : برسیدن IP // بگردیدن M : بگردانیدن PI //
- ۹- همه PI : همت M //

راه « انه غدیر الی الماء » دیگر است و نبع العین نامتناهی دیگر . گفتند
 بلغ فخذ من غیر مسامحة خابط خبط عشواء و مقتبس من این کان دیگر
 است ، هرگز روشن نبود تا از يك سورة آیتی مانند دیگر . ابتدا کند ^{۱۲}
 حدود در معالم غرایب است افتتاح بلا اختتام قطع است و خرام چون
 برسد خرم شود . چون از حد بیرون شود چنبر او گردد . کشش اینجا
 بود . روزی ازین رمزی رفته است و این عزیز در معرض سؤال ناخن ^{۱۵}
 در تاوش دیده شود و همه ذره های وجود در نمایش آینه لوازم که
 اعلام راه است می در خواهند بیانی . ایوان کسری هنوز نشکسته است و
 نیفتاده . مفارقة العادات بتبديل المراسم . از تفحل به حقاء و از تعمم ^{۱۸}
 بسر برهنگی و از دستار بکلاه و از دراعه بقبا صاحب هیأت بت پرست
 است در طریقت . یانه هنوز آتش پارسی نمرده است . نفس از راهی
 دیگر هم راه داند ولیکن این یاری کردن است . منفعتش خوردنی است . ^{۲۱}
 قبادرگرده قضا مپوش ، و حدود القدر بسیار روی بامختار یا مضطر
 کرده است .

دیدم که حواله رفت دیگر بار . فمرحبا و اعتابی . برخاطری از آن او ^{۲۴}

۱۰- انه غدیر M : ایه بر IP // ۱۱- غیر M : IP //

۱۲- است M . IP // ۱۳- حدود : بقیه این نامه از اینجا به بعد در IP درجای

دیگری آمده // غرایب M : غرایم PI //

۱۴- چنبر P : حنبر I حسیر M // ۱۵- بود M : IP // و این IP : وازو

M // ۱۶- که M : IP // ۱۷- بیانی MI : بیان P // ۱۸- از M : PI- //

تفحل : متصل (؟) IP سعل (؟) M // ۲۰- یا نه M : یا PI //

۲۲- القدر بسیار روی PI : القدر الساردی M //

۲۴- خاطری M : خاطر PI //

- واما . الخاطر فمغفور وحوالة مقبولة . اگر بتقاضائی رود هم بر عادت نویسد که مرا بدان انسها می بود که این شفقت مجبول نامعلول است .
 ۲۷ اشراق صفت بر اجسام زدند . نعت حراقت روی دشمنان را شاید ، هرگز بهیچ دوست نشاید نمود ، زیرا که او دشمن روی و دیده است .
 ای عزیز من ، عالمها درین مدت گشاده شد در خود . در آن
 ۳۰ امکان منحرق گردیده بود . نمیکند و میگوید . تو نیز از زبان من بگوی :

بیت

متی از ددت تقصیراً یزدنی تفضیلاً

- ۳۳ کانی بالتقصیر استوجب الفضلاً

- ای عزیز من وقرة العین من ، حکمای هند و روم گرد آمدند و بدرگاه صفای آینه آمدند و گفتند ما در کار تو سرگردانیم . بحق وفا بر صفای او دادند . او گفت : مرا زبانی هست ، امّا با کسی گوید که
 ۳۶ روی من بی روی خود بیند . امّا مرا ترجمانی هست . روی چون روی بی رویی نیست و روی من بی روی خود نمی توانید دید . بدرگاه ترجمان روید . گفتند : « آن کیست » ؟ گفت : « حراقه » . بدرگاه او رفتند .
 ۳۹

۲۵- واما M : با ما P باء I // فمغفور M : مغفور PI //

بتقاضائی : بقاضی P نقاضی I // هم IM : اسم P //

۲۶- مجبول : مجبول M مجبور P مجبور I // نامعلول MI : نامعلوم P //

۲۸- نشاید M : نتوان PI // و دیده است M : - IP //

۳۰- گردیده I : گردیدن P گزیده M // ۳۱- بیت P : شعر M ، - I //

۳۲- تقصیراً : تفسیراً MP تقصیر M // ۳۴- من : - I // وقرة العین من

PI : - M // ۳۶ - ۳۷ اما ... ترجمانی هست IP : - M //

- هرکه در سایه دید ، خود ندید . و هرکه در آفتاب دید ، خود نماند .
گفت : « آری ، طمس طمس الغیب است . تا روی را غارت کند
بی رحمتی صفت اوست . آن که بود نیابد ، و آن که نبود چون یابد ؟ »^{۴۲}
و احیرتا ، ارید ان أعرفك قبل موتی بلحظة . آن حیرت حلقه
باب العلم است . انا مدينة العلم و علی بابها . حیرت در علم است .
غیرت مفرعه زن درگاه اوست . امّا در حکم خود نه حدّ است و نه رسم^{۴۵}
و نه حیرت و نه غیرت . شبیخون چون برهستی رود و زخم بر خصم اول
آید « لن ترانی » (۱۴۳/۷) را در آن بیت راهم (؟) نیست . ایزد تعالی
حضانت رحمانیت بی زبانی باستقبال فرستاد تا « تماماً علی الذی احسن
وتفصیلاً » (۱۵۴/۶) نثار وقت کند و او را بدو باز نگذارد . بمنه وجوده^{۴۹}
وسعة رحمة و فضله .

- ۴۱- گفت آری طمس طمس M : که طلمس I که طلحه P //
۴۲- نیابد M : نیاود IP // یابد M : یاود PI // ۴۳- و احیرتا :
حیرتا PI و احسرتا M // ۴۵- غیرت مفرعه IM : مفرع P //
۴۶- نه حیرت و نه غیرت M : نه غیرت و نه حیرت IP //
۴۷- بیت راهم M : نیست هم P نیست بیم I // ۴۸- حضانت M : خصمانه PI //
بی زبانی M : بی زبانی PI // فرستاد تا M : فرستاده P فرستاد I // ۴۹- و
تفصیلاً PI : - M //

نامه هفتم

از احمد غزالی به عین القضاة

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

و به نستعین

- ۳ سلام الله تعالى على الولد الاعز عین القضاة ورحمة الله وبركاته
ورأفته وتحياته . والحمد لله رب العالمين . وصلواته على نبيه سيد المرسلين
محمد وآله الاكرمين .
- ۶ ای دوست ، بدان که اشتیاق آن عزیز نه بدان صفت است
که در خاطر می گنجد و آنمودگی پیش آن عزیز است و بر دوام خاطر
مسافر آن دیار است برای آن عزیز تا مراقبان خود بینند و دانند .
- ۹ جواب آن اشکالات : -

۲- و به نستعین M : - IP // ۵-۴ ورأفته ... الا کرمین M : - IP //

۶- بدان که M : - IP // ۷- و آنمودگی M : و بر دوام M :
بر دوام PI //

- حدیث آن نقط کفر و نفاق . بدانند که صفات بحدیث برنخیزد
و الزام و حجت و یقین علمی آنرا برنگیرد ، زیرا که آن مرکب است
از خمواطر و شکوک و ارتکاب شهوات و انواع غفلات . اگر مجرد^{۱۲}
اشکالی مبین بودی الزام حجتی آن علت را ازاحت کردی . چون مرکب
است زوالش بدوام اشراقی بود که دردوام مراقبت و پاس انفاس داشتن^{۱۵}
حاصل آید . و بهمین اصل ازاله او گذر سایه مهتر است - صلوات الله
علیه - که او همای دولت است و چون تواو را بینی همان بود که دوئی
راره است . سیمرغ آفتاب است در اشراق ازلیت . برای این است که^{۱۸}
او را نشان نیست که زوال تو در استوای آن ضرورت است . همان
سایه سیمرغ آفتاب در دوام اشراق هویت و سایه نبوت آن شکوک و
نفاق و کفر متسحق می شود و متلاشی می گردد تا پای بالا کرده شود .
چون به پای نشیب رسد آسان شود و زود انجامد .^{۲۱}
مجنونی لم یزل مبارک باد و هست ، بحمد الله تعالی و منه .
و وجود خود در حمایت این نقطه است . امّا این خصوص آنجا هست
و حدیث نفوس اگر در اجل تأخیر بود ، وارجو که بود ، پیشتر برنخیزد،^{۲۴}

۱۰- بحدیث M : حدیث PI // ۱۳- آن علت را M : آنرا IP //

۱۴- اشراقی M : اشراق IP // انفاس M : و انصاف IP //

۱۵- ازاله M : در ازاله PI // صلوات الله علیه MI : - P // ۱۶- همان بود M :

همانست P // ۱۷- در اشراق IM : و اشراق P // ۱۸- استواء آن M : استواری

او PI // ۲۰- متسحق M : مستحق PI // کرده M : کرد PI // ۲۱- و زود

M : زود IP // ۲۲- باد و هست M : باد و هست IP // ۲۳- این خصوص M :

آنخصوص IP // ۲۴- که بود M : بود P //

که آن همه صبغت است . فطرت یکی بیش نیست . و هم در دوام
اشراق، منازل آن نفوس رفته آید . درتاوش دیده یابد ، و درنمایش
عاشق آید ، و درگردش آنچه نباید برخاستن گیرد ، و آنچه بیاید
فرارسیدن گیرد تا به روش رسد. پس روش درکشش گرفتن گیرد تا در
عنایت جذبه تمام المنازل رفته آید .

۳۰ اشکال دیگر : ریا برنگ اخلاص و عجز علم از ادراك
حقیقت او . صدماتی که علم و عشق را بایکدیگر هست این قعاقیع آن
بود ، و این را بوقلمون وقت خوانند و اشکال واقعه خوانند . اگر دست
معرفت بالاتر بود ازین شبهت بحلال طلق باید انجامید ، که این راشبهت
راه خوانند . و اگر ندهد در علم ریا باید نهاد ، که اخلاصی بریا هر
نفس پیمائی بهتر رهی از آنکه ریا به اخلاص بردل شمیری .

۳۱ اشکال دیگر : حدیث کسوت ذات و صفات . صواب آن
است که قرار گرفته است بر مذهب سلف . و آن تاختن که شك می آورد
منبعش اشکال اول است که هرچه شنیده بود در راه سمع از درون جایی
دیگر به گرو خود دارد . تا وقتی که سلطان شهود غالب شود و دست

۲۵ صبغت است M : صبغة الله P سبغة I // در دوام M : دوام PI //

۲۶- آن نفوس P : نفوس این M // ۲۹ المنازل M : المنزل IP //

۳۰- اشکال M : - PI // و عجز M : عجز PI // ۳۳- طلق M : طبق IP // باید

PI : - M // ۳۴- اخلاصی M : اخلاص IP // ۳۶- اشکال M :

- IP // ۳۷- که شك M : شك که IP // ۳۹- دیگر M : - IP //

غالب شود و M : - IP //

سطوت خود بر روی خیر و شر باز نهد . و چون اصل متسحق شود در اشراق هو و گذر سایه همای ، این اشکال برخیزد .

۴۲ **خاتمت :** اوراد او را در شب باید که مشتمل بود برورد و عبادت چون نماز و ذکر و صلوات بر انبیا - علیهم السلام - و بر خلوت که يك ساعت فی آخر الاوراد قصد کند تادل را از خیر و شر خالی کند و رد شکوی . اما البکا و اما التبکاکی او الحزن او التحازن . دیگر وردی باید که درو عرض اهم الامور بود بر حضرت . دیگر باید که راه عزیمت رود در کارها که اخص منازل السایرین که در حرکات رنجور شده باشد . ۴۸

نکته : اگر الزام وقت از راه حکم اشکالی بمنجنیق قدر در شرفات دولت توحید اندازد ، باید که فرزین نفس با پیش شاه رخ گیرد ، « قل ان ضللت فانما اضل علی نفسی » (۵۰/۳۴) تا چون جمال روح قدسی از عرش بیرون آید داد کار و داد وقت نخواهد که چون از

۴۰- بر روی M : بروی IP //

چون اصل M : اصل چون PI // متسحق M : مستحق PI // ۴۱- این PI : - M //

۴۲- اوراد او را M : او IP // برورد : بورد و PI در M //

۴۳- علیهم السلام MI : - P // ۴۴- دل را M : درون P // کند PI : بکند M //

۴۵- اوالحزن اوالتحازن M : و اما الحزن والتحازن PI // ۴۶- باید M : - IP //

۴۶- ۴۷ که راه ... السایرین که M : که را اخص منازل السالکین IP //

۴۸- باشد M : - IP // ۴۹- اشکالی M : اشکال PI // قدر در M : قدم PI //

۵۰- اندازد M : اندازید PI // فرزین نفس M : فرانس IP //

۵۰- ۵۱ رخ گیرد M : رخ گیرد PI //

۵۲- قدسی MI : قدس P // عرش P : عرشی MI // نخواهد M : بخواهد IP //

- عرش بیرون آمد «اهتزالعرش» اقتضای وقت بود. تسبیح «کهیصص حم
 ۵۴ عشق» هرشب هفتاد بار بگوید.
- سلام بجمله دوستان برساند. «اصبروا و صابروا و رابطوا»
 (۲۰۰/۳). ملال صلف است و طلب قوی وقت تری است. در راه
 ۵۷ اقبال باید و کلی باید و از علل و اعتراض خالی باید. ایزد تعالی آسایشها
 ارزانی دارد و آنچه ترا آرزوست بلا شرط مبذول دارد تا آنچه او را
 تو است موجود آید نه بتکلف. بمنه و کرمه وجوده و مشیته. والسلام
 ۶۰ و رحمه الله وبرکاته. والحمد لله رب العالمین.

- ۵۳- عرش P : عرش I M // تسبیح M : و تسبیح IP //
- ۵۶- صلف M : صرف PI // کلی باید MI : - P // ۵۷-۵۸ آسایشها
- ارزانی دارد MI : ارزانی دارد آسایشها P // ۵۹- بمنه ... وبرکاته M : بمنه
- وجوده IP // ۶۰- والحمد لله رب العالمین MP : - I //

نامه هشتم

از احمد غزالی

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

وبه نستعين

الحمد لله رب العالمين وصلواته على سيد المرسلين محمد وآله

۳

الاکرمین .

حجاب حدثان عدل کار است . اما بحکم کرم ، ولایت آن

حجاب سراپرده تمنی بیش نیست . تا تمنی می بود حجاب می بود .

۶

« لیس الدین بالتمنی » . و نشان ولایت ماندن تمنی حساب هستی خود

است ، و مهر دیموم وصال قدم تقدیر عدم است . چون خود را معدوم

تقدیر کند ، ولایت تمنی برسد و حجب برخیزد و کشف کرم پیدا شود و

۹

عزل حجب تحقیق افتد ، ولایت فضل بتابد ، زوال عدل حق او لازم

شود . و تا در مصالح فکری ثابت یا التفاتی محکم می بود هنوز این

معانی هیچ چیز نیست و در ولایت تمنیت و باطل از حق نیست . گرفتاری

۱۲

که وجود بر عدم نزنند و تقدیر نابود خود نکند نه گرفتاری بود . آدمی

بیگانه است و گرفتاری و عشق او خویش کارست. ندیدی که چه گفت :

ع : با عشق تو خویش و از تو بیگانه منم . ۱۵

جان و جهان هر که و از گشت ، از راه و از گشت . هر که در آمد

در درون مانع رجوع در آمدگان آید ، چنانکه مانع دخول ناخواندگان

آید. رسول می گوید صلی الله علیه وسلم : «من عرف طريقاً الى الله فسلکهُ ، ۱۸

ثم ترکهُ ، عذبه الله عذاباً لا یعذبه احداً من العالمین . » مهتر - ﷺ -

شب معراج فرشتگان را بزاری و دشواری دید. گفتند بهر آنکس می گرییم

که او را در راه قطعی افتد . و قطع نه آن بود که خلق دانند . حاجت ۲۱

باستیناف ذکر از سر قطع ، فکیف کاری دیگر ؟ رخصت خود دادن

و تأویل خود کردن دیگر است و رخصت از معدن یافتن دیگر . و اینجا

هم بیم مکر است که رخصت که او دهیم آن بود که اذنی بود از ناخواست ، ۲۴

زیرا که انبساط در آن می باید که بر تو است . و هذا سرا لاسرار . اگر

دستوری خواهی در استرواح یادر فراق ، لعنت لابد بود ؛ خطری عظیم

است و هر که آمد ، شدنش دشوار است و بخطر . باقی تودانی . ۲۷

فصل

(۱)

۳۰ اگر دل از وقتی یا از رغبتی یا از ذکری یا از نقدی در
حجاب افتد سه‌ورد باید کرد : یکی آنکه آنچه دوست دارد از ماکولات
ساختن تاحد جهل ، باز چون خاطر بدان میل کند ناخوردن و بخداوند
۳۳ آن دل دادن .

دوم آنک بردوام بر سر وضو و غسل و سکوت و مراقبه و
تفرید و اعتزال و انزوا بودن .

۳۶ سیوم آنک هزار بار شب لاله الا الله گفتن بجدا تمام ، که لابد
بود که گم شده را باز یابد بوعد کریم . و اگر نخواهد یافت ، درین شرایط
تقصیری افتاده باشد . میسر نشود بغیر ازین . والسلام .

* * *

۲۸ - فصل : این نامه در B از اینجا آغاز می‌شود. // ۳۰ - از وقتی... از نقدی B :
یا وقت یا غیب یا ذکر یا نقدی M // ۳۱ - کرد B : - M //
آنک B : - M // دارد M : داری B // ۳۲ - باز ... میل کند B : بارو M //
۳۴ - آنک B : - M // دوام بر M : دوام و بر B //
۳۶ - آنک ... بجدا B : هر شب هزار بار لاله الا الله بجدی M // که لابد B : لابد
M // ۳۷ - گم شده را M : گم شده B // ۳۸ - افتاده باشد M : در
افتد و B // بغیر ازین والسلام M : - B //

فصل

(۲)

کمال ذکر قدسی آن بود که حروف او ولایت زبان را فرو
 گیرد و هیبت او دل را از خواطر باز دارد و سیاست او نفس را از^{۴۲}
 امانی باز دارد. تا چنین نشود زبان را خاموش نشاید کرد که بیم بود
 که چون حارس از بام دل فرو آید دزد در شود و نقد غارت کند.
 اگر وقتی از دل خلوتی یابی بخود آمیخته مکن. تو خاموش^{۴۵}
 گرد و مراقبی متواری می باش. اگر غیری تاختن آرد، باسروقت ذکر
 رو که حد کسب اهل طریقت ازین بیشتر نیست.

* * *

۳۹ - فصل B : - M // ذکر B : ذکر M // حروف او M : - B //
 ۴۲ - گیرد B : بگیرد M // ۴۲ - ۴۳ سیاست ... باز دارد B : - M //
 ۴۳ - نشاید B : نباید M // که بیم بود B : - M // ۴۴ - فرو آید M : در آید B //
 در شود M : دور شود B // ۴۶ - مراقبی متواری B : ومتواری و مراقب M //
 سر وقت M : سرنقد B // ۴۷ - رو M : رود B //

فصل

(۳)

شب آدینه خواب بر خود حرام کردن از حزم کار بود . نقد
 ۵۱ مرد آنجا پیدا آید . اول شب به نماز و تسبیح و جهل وضو . در شب
 آدینه پاکی و غسل قبل السحر نیکو بود . و بوقت اسحار انتظار مواکب
 دولت بلا تمییز علمی بشرط دوام ذکر ، که لابد بود که کاری بنماید . و اگر
 به يك شب ننماید ملال شرط نیست ، که سنگ در ترازو افکندن از بقالان
 ۵۴ معهود است . و اگر درستی و صدق طلب از کسی در خواهند و چندین
 شب در تعذر باشند و ننمایند ، چندین عجب نبود . هزار سال به امید
 ۵۷ تو توانم بود . و تسبیح جان سوختگان بود و دوام ذکر باید . و درین
 مراقبه شب آدینه طرفه عینی خواب نقض وضو بود . و پاس او از روز
 پنجشنبه داشتن و شب آدینه طعام ناخوردن معین بود برین مقصود . و
 ۶۰ اگر گرسنگی را اول شب مشغول کند پاکی نبود ، که گرسنگی را هم

- ۵۰ - برخود M : B // حزم M : حزم B // ۵۰-۵۱ - نقد مرد آنجا پیدا
 آید M : که نقد مردان آنجا پیدا شود B // ۵۱ - به نماز و B : نماز M //
 ۵۲ - پاکی و غسل B : و غسلی M // اسحار M : استخاره IP //
 ۵۳ - که لابد بود B : لابد M // ۵۵ - درستی و صدق طلب M : دوستی و
 صدقی در طلب B // ۵۶ - تعذر M : تعزز B // نبود M : نیست B // بامید M :
 برامید B // ۵۷ - و تسبیح B : تسبیح M // جان M : خان B // و درین M :
 و دین B // ۵۸ - طرفه عینی B : طرفه العینی M // نقص وضو بود M : وضو نقص
 کند B // ۵۹ - برین مقصود M : B // ۶۰ - گرسنگی را اول M :
 گرسنا را اول B // گرسنگی را هم M : گرسنا B //

گرسنگی بخورد در میان شب . واستعانت بخیرات از روزه و زیارات
و صدقات همه نافع بود و معین برین مقاصد، ان شاء الله تعالی.

* * *

فصل

(۴)

هر که پای در راه نهد باید که فتوای شرع را مقتدا سازد و
هر چه درو رخصت شرعی نبود البته درو هیچ طمع ندارد . و در جواب ۶۶
شیطان نشود که استدراج او را نهایت نیست . و هر چه از ورق اقبال
بردنیا بود بدل اقبال نکند ، الا چنانکه بیمار دارو خورد . و اگر در ۶۹
درون خود اقبالی را عیان نبیند، بدانند که سیلاب آمد و برد و خبر ندارد.
و چندان بود که پای فرا دریا نهاد و اجل در کمین بود و اعتبار بنفس
واپسین بود . « فان الامور بخواتیمها » . زینهار که در جواب شیطان
نشوی ، زینهار ! ۷۲

* * *

۶۱ - گرسنگی M : - B // از روزه M : از روز B // ۶۱ - ۶۲ و زیارات
و صدقات B : و صدقات و زیارت M //
۶۵ - هر که پای در راه M : هر کاری که پای در وی B // مقتدا سازد B : در وی
مقتدی سازند M // ۶۶ - رخصت B : رخصتی M // درو M : از وی B //
۶۷-۶۸ - اقبال بردنیا M : دنیا B // ۶۸-۶۹ و اگر در درون خود اقبالی M : اقبال
B // عیان M : عنا B // ۷۰ - چندان بود که M : و چندانکه B //
۷۰-۷۱ بود و اعتبار بنفس واپسین M : و اعتبار بعمل و آبتن (آبتن؟) B //

فصل

(۵)

- ۷۰ اگر وقتی خاطر موج صدق برآرد و علایق بیندازد ، البته
از روی مصالح بند او نکند که آن نفس الرحمن بود ، و بند نجاست
راه بود . و چون آرایش با استقبال پاکی بری ، راه بسته شود ؛ و دیگر بار
۷۸ دست کرم آن جمیل را جلوه نکند . دانی که چه می شنوی ؟
جنید را - رحمة الله علیه - هر روز در ابتدا جامه نودرپوشیدندی
و سرمایه بدو دادندی و بدکان بنشانددی . چون سلطان وقت بتافتی ،
۸۱ لباس عاریت چاک کردی و لباس حقیقت تجرد بیافتی . روزی گدائی
درآمد و باو گفت : تاکی این رعونت ؟ این کهنه در پوش که ترا این
کار را می باید بود . خود را با علم برگوی که تقصیر از صدق تست . اگر
۸۴ بکمال بودی تمامیش مبدول بودی .

* * *

- ۷۳ - فصل B : - M // صدق B : صدقی M // برآرد M : زند B //
بیندازد M : را بیند B // او M : آن B // ۷۹ - جنید ... در ابتدا
M : هر روز در ابتدا جنید را رضی الله عنه B // ۸۰ - بدکان M : بدوکان B //
بتافتی M : بیافتی B // ۸۱ - بیافتی M : نیافتی B // ۸۲ - این رعونت M :
B - ۸۳ - کار را می باید M : کار را می باید B // با علم برگوی M : علم بر مکوی B
۸۴ - تمامیش M : تمامش B //

فصل

(۶)

- ۸۷ اگر تنبیهی ناگاه در رسد زینهار که يك طرفه العين تأخیر
نکنی که هلاک شوی . فرمانی که بوسایط بتو رسد دیگر است . آنرا
وجوب موسع خوانند . اما آنچه از جلالت کار بتابد آنرا حاکمات وقت
خوانند . اگر چندان تأخیر افتد که کسی مثلاً « قل هو الله احد » (۱/۱۱۲)
برخواند بیم هلاک و حرمان و سبب قطعیت و هجران بود . زیرا که مثال
آن فرمان بوسایط چنان بود که سلطان ترا برسولی بخواند . روا بود
که استعدادی یا مهلتی را درو مجال بود . اما آنچه سلطان ترا بخودی
خود بخواند ، اگر در حال عین امثال نکردی هلاک لازم گردد و هجران
ابدی و شقاوت سرمدی . اکنون این بشناس در مراقبه خواطر و در
اوقات اذکار و در روزگاریها ، که نتوان دانست که کی بود این دعوت .
۹۱ « الوقت سيف » این بود . چون اجابت رود بلا تأخیر ، علایق او را

- ۸۵- فصل B : - M // ۸۷- ناگاه M : - B // که يك M : که تا يك B //
۸۹- خوانند B : - M // ۹۰- افتد M : کنی B // ۹۱- برخواند M :
بخواند B // بیم M : هم B // و سبب قطعیت M : - B //
۹۲- بوسایط ... سلطان B : بواسطه چنانکه M // ۹۳- استعدادی M : +
را B // ۹۴-۹۳ ترا بخودی خود M : بخودی خود ترا B //
۹۵- در مراقبه : از اینجا به بعد در IP نیز هست .
۹۵- ۹۶ و در اوقات اذکار MP : و اذکار اوقات B // ۹۶- و در : و P //
نتوان MPI : توان B // که کی بود این دعوت MPI : که دعوت درین B //
۹۷- سيف : + قاتع (املاء غلط قاطع) B // چون : - B // را PBI : - M //

بسیف وقت پی کنند . و اگر تأخیر کند او را پی کنند . والسلام .

۹۹ « استجیبوالله » (۲۴/۸) هلاک پایی در پیش نجات دارد و

این روا بود که گفتیم . « وللرسول » (۲۴/۸) نجات بانبی پای در پیش

هلاک دارد . « وما ارسلناك الا رحمة للعالمين » (۱۰۷/۲۱) اینجا صفت ،

۱۰۲ و « لا ابالی » آنجا صفت . و آنجا خطر و سود بکمال ، و اینجا سود کمتر

و خطر دورتر .

ع : از خواب در آمدی چه هنگامی بود ؟

* * *

۹۸- وقت IBP : الوقت M // کند BM : کند PI // او را پی کنند BM :

PI - // والسلام B : - PIM // ۹۹- پایی IM : پای PB //

۱۰۰- روا MB : PI // بانبی M : - IPB / ۱۰۱- هلاک BM : - PI /

۱۰۱-۱۰۲ للعالمين ... آنجا صفت BM : - PI // لا ابالی M : لا ابانی B //

۱۰۲- و آنجا M : آنجا IPB // خطر: + بیشتر B // بکمال M : + تر IPB //

۱۰۰- ع PB : - MI //

فصل

(۷)

بردوام برذکر باش و برخدا ثنا می گوی . هر شب پس بگو :

- « اللهم صل على انبيائك والمرسلين وملائكتك المقربين واهل طاعتك اجمعين ^{۱۰۸}
 من اهل السموات واهل الارضين و اخصص من بينهم محمداً بافضل
 الصلوة و اجزل التسليم . يا ارحم الراحمين » . پس بر رسول ما
 صلی الله علیه و علی آله صد بار صلوات ده و بگو : « اللهم صل على محمد عبدك ^{۱۱۱}
 و نبيك و حبيبك » . نفعتك الله به . والسلام . والحمد لله رب العالمين .

۱۰۵- فصل : - I // ۱۰۷- بردوام برذکر PMI : مدام باذکر B // خدا M :

خدای B خدای تعالی PI // می گوی IMP : کوی B // پس IPB : - M //

۱۰۸- انبیائک و BIM : نبيک و انبيائک و P // ۱۰۹- من اهل BM : من P

اهل I // و اهل الارضين MPI : والارض B // ۱۱۰- اجزل MPI : - B //

۱۱۱- ۱۱۲ صلی الله... العالمين IMP : محمداً والحمد لله رب العالمين والصلوة علی نبیه

محمد و آله الاکرمين و الحمد لله رب العالمين تمت رساله بعون الملك الوهاب . والله

اعلم بالصواب B / صلی الله علیه و علی آله (و آله I) IM : - P /

۱۱۲- و نبيک MI : و رسولک P / والحمد لله رب العالمين P : - IM //

نامه نهم

منسوب به احمد غزالی

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

و به نستعین

۳ دو نوشته که در آخر ذوالقعدة نوشته بود آن عزیز من - اطلال الله
بقائه و سلك به سبيل السعادات القصوى - رسید و به حدیث «قوت القلوب»
چندان عذر خواسته است . جوانمردا ، بدان درازی نیست . اگر بود
۶ و اگر نه ، متقارب است از آن معنی بکلی دل فارغ دارد تا میسر گردد ،
که دل مرا ذره بدین معنی التفات نیست و در انتظار نیستم . چون کاری
مهم بود خود بنویسم که مهم است تا توانی زود . و حاشا که آن عزیز
۹ خود توانی زود ، چه آنکس را که توانی زود بود ، خود براو اقتراح
کردن ابرام و اثم بود . و مبادا که از من ابرامی رود بدوستی . ای

۱-۶ بسم... بکلی M : - IP //

۸- آن عزیز PI : از تو عزیز M //

۱۰- بدوستی IP : بدوستی M //

۷- معنی M : - IP //

۹- زود چه M : زود زود چه IP //

عزیز من ، رحمت خدای بردل عزیز تو باد . با این دل و همت ، زادك
 الله من فضله وسعة رحمته و جعلك من عباده الصالحين . با این همه عذر^{۱۲}
 چه حاجت است ، که یقین دانم که اگر چه نرسید ، از تو هیچ تقصیر
 نبود. هذا مضي .

* * *

شکر کرده بودی که « اکنون خشنودم که در خوابت می بینم ». ^{۱۵}
 این بیت بتبرك یاد گیر .

بیت

در خواب من از خیال تو خشنودم
 آه ار نه عنایت خیالت بودی ^{۱۸}

نوشته بودی که هیچ از خواب بدر نمی آورم. ای عزیز، هر چه آدمی
 در خواب بیند دو قسم بود : قسمتی را ازین عالم کسوتی تواند بود که
 معبر بدانند که آن چیست ، و قسمی را هیچ کسوت ممکن نبود . و قسمی^{۲۱}
 دیگر بود در میان هر دو طرف که کسوتی دارد و لیکن معبرش حقیقت
 نداند ، چون « الم » و « حم » و « طسم » مثلا کسوت ملکی دارد و لیکن

۱۱- زادك MP : وزادك I // ۱۳- تقصیر IP : تقصیری M //

۱۵- بودی M : بود IP // ۱۷- بیت MP : I //

۲۲- هردو M : هر IP // ۲۳- و حم و PI : M // طلسم M : طس IP //

۲۶ حقیقت ملکوتیش مکشوف نیست ، بخلاف این که : « و تلك الامثال
نضربها للناس و ما يعقلها الا العالمون » (۴۳/۲۹) .

جوانمردا، ترتیب در ادراک پنج حس دانی که چه طرفه است؟
۲۷ اول درجه در ادراک لمس بود ، که مثلا ادراک حرارت و برودت کند .
و درین ادراک مماسست ملموس شرط است ، که اگر میان ملموس و آدمی
مماسست نبود صلابت و خشونت و غیر آن ادراک نکند درخشن و صلب .
۳۰ و دوم درجه در ادراک شتم بود . و فرق میان شم و لمس
آن است که در آن مماسست شرط است و قرب و غایت ، و درین مماسست
شرط نیست ، که اگر مشموم بعید بود ادراک هم تواند بود . ولیکن در
۳۳ شم ادراک جهت مشموم نبود ، که نداند که از کدام جهت بوی مشک
می آید مثلا .

سوم درجه در ادراک ابصار بود . و در ابصار ادراک جهت
۳۶ مدرک نیز در بود . و چنانکه در لمس مماسست شرط است ، در ابصار
عدم مماسست شرط است و اگر نه ادراک نتواند بود ، که اگر فرط القرب
میان دیده و نوشته مثلا حاصل بود نتواند خواند . و ازین سبب است
۳۹ که دیده خود را نبیند ، و هر چه نزدیک او بود . و در ابصار نقصهائی
بود که هر گاه که حایلی بود میان او و بصر ادراک نبود .

۲۷- که مثلا M : که او مثلا P که مثلا او I //

۳۰- و دوم IM : و دویم P // درجه PI : وجه M // ۳۵- سوم M :

سیوم PI // ۳۶- است در IM : است و در P //

۳۷- و اگر نه ادراک نتواند بود PI : -- M // ۳۸- بود M : نبود IP //

۳۹- ۴۰- نقصهائی بود M : - IP // ۴۰- هر گاه که M : هرگز IP //

چهارم درجه در ادراك سمع بود که آواز بشنود ، اگر چه
 دیواری مثلا در میان بود . و هذا من عجیب صنع الله تعالى ، که خدای^{۴۲}
 تعالی پشه را ازین ادراك نصیبی داده است تا چون آدمی قصد آن کند
 که او را از خویشتن دور کند او حرکت دست را بزودی بشنود و قصد
 گریختن کند . جل الواحد الاحد . و درین همه ادراکات مضرت و منفعت^{۴۵}
 ادراك نمی توان کرد .

پنجم درجه در ادراك ذوق بود که بداند که چه موافق است
 و چه ناموافق ، تا هر چه منفعتی دارد بخورد ، چون آب و نان مثلا ،^{۴۸}
 و هر چه مضرتی دارد نخورد . « وجعل لكم السمع والابصار والافتدة
 لعلکم تشکرون » (۷۸/۱۶) .

این را حواس ظاهر خوانند . والعجب کل العجب که حواس^{۵۱}
 باطن است . « وفي انفسکم افلا تبصرون » (۲۱/۵۱) .

اولا در تو چیزی هست که بواسطه آن همه را جمع توانی
 کردن ، و بدو ملموسات و مشمومات و مبصرات و مسموعات و^{۵۴}
 مذوقات را ادراك کند . و این بدان بدانی که دیده هرگز مبصری ادراك
 نکند تا حاضر نبود ، و سمع همچنین مسموعی ادراك نکند تا حاضر

۴۱- بشنود M : + که IP // ۴۲- بود IP : M -- // تعالی M : IP - //

۴۵- ادراکات M : ادراك IP // منفعت : + را IP //

۴۷- که چه M : که IP // ۵۰- لعلکم P : قلیلا ما (۹/۳۲) M //

۵۱- کل العجب M : IP - // ۵۳- چیزی هست M : چیزیست IP //

۵۴- و بدو PI : بدو // و مشمومات MP : مشمومات I //

۵۵- که IP : که بیت (؟) که M // ۵۶- مسموعی IP : مسموع M //

۵۷ نبود. و هر پنج حس همچنین است - حضور محسوسات شرط بود تا ادراک صورت بندد.

و در تو چیزی هست که آن محسوسات ادراک کند در حال

۶۰ غیبت ایشان. مثلاً صورت فرزندت احمد - حفظه الله - ادراک کند اگر

چه غایب بود، و بوی مشک ادراک کند اگر چه مشک حاضر نبود، و

همچنین آوازی و طعمی ادراک کند. این را خیال گویند که این ادراک

۶۳ کند. و اگر این یکی نبودی آن هر پنج قلیل الجدوی بودی. فسبحان

الفاطر الحکیم. « ذلك تقدير العزيز العليم ». (۹۶/۶ و ۳۸/۳۶ و ۱۲/۴۱).

پس در باطن تو، اعنی در دماغ تو، چیزی هست که حفظ

۶۶ آن محسوسات می کند تا در غیبت آن محسوسات را ادراک توانی کردن.

دیده قرآن از مصحف آنکه بر تواند خواند که مصحف حاضر بود.

ولیکن این نقطه بی حضور مصحف از حفظ بر تواند خواند.

۶۹ و چیزی دیگر در دماغ هست که قبول آن صور می کند.

و کس بود که صور قبول کند و لیکن حفظ نکند، که چون این نامه مثلاً

بر خواند همه قبول افتد و لیکن حفظ نگردد.

۵۹ - تو MP : I //

چیزی هست IP : چیزیست M // کند : کنی I // ۶۶ - را : I - //

۶۷ - از مصحف آنکه M : آنکه از مصحف IP //

بر تواند M : تواند IP // که M : IP - // حاضر PI : حاضر M //

۶۷ - ۶۸ بود ولیکن M : بوده لیکن IP // ۶۸ - خواند : I - //

۶۹ - صور M : صورت IP //

- ۷۲ پس طرفه ترازین همه دو نقطه دیگر است که یکی قبول معانی کند و یکی حفظ معانی کند. و چنانکه آن دو نقطه پیشین صور را قبول و حفظ می کرد، این دو نقطه معانی را قبول و حفظ کند. خواهی که بدانی که صور چه بود و معانی چه؟ درین نوشته نگر مثلاً که هر کلمه را صورتی هست و معنی ای هست. و کس بود که همه یاد گیرد و از حفظ برخواند و یکی را معنی نداند، زیرا که قبول معانی چیزی دیگر است و قبول حفظ چیزی دیگر. چنانکه بوی مشک به چیزی دیگر ادراک توان کرد و ۷۸ طعم عسل به چیزی دیگر. «لقد خلقنا الانسان فی احسن تقویم» (۴/۹۵). جوانمردا، اگر تو صورت عسل یادگیری ولیکن معنی مضرتش بنسبتش با تو مثلاً یاد نگیری، چون عسل بینی مثلاً ندانی که این آن صورت ۸۱ است که آن معنی بدان مقرون است. پس دست چون بداری؟ «فتبارك الله احسن الخالقین» (۱۴/۲۳).
- ۸۴ اکنون تا اینجا بهایم و سباع هم کاسگی تو می توانند کرد، و آدمی بدایت انسانیت از اینجا در پیوند. آدمی را نقطه عجیب است که معنی را متره از علایق اجسام ادراک کند. مثلاً اگر گویند کوزه یا

۷۲ - کند M : - IP // پیشین M : پیشتر IP //

۷۴ - می کرد M : می کردند PI // معانی را M : معانی PI //

کند M : می کند IP // ۷۶ - معنی ای : معنی M معانی P معانی I //

۸۰ - بنسبتش M : به نسبت I بدنست P // ۸۱ - ندانی PI : و ندانی M //

۸۲ - بداری M : نداری IP // ۸۴ - بهایم و سباع M : سباع و بهایم PI //

۸۵ - را M : را از IP // است IP : نیست M //

۸۷ محبره یا قلم معنی ادراك كند . و اگر گوئی كه این قلم كه ادراك كردی خوزی است یا خواری یا بحری ، گوید قلم ادراك كردم نه خوزی و نه خواری و نه بحری . و اگر آدمی را نه این نقط بودی هرگز ندانستی كه قلم الله چه بود . « ن والقلم وما یسطرون » (۱/۶۸) .

جوانمردا ، « وفی الارض آیات للموقنین » (۲۰/۵۱) . آمدم بامقصود خود . حقایق منزّه از علایق اجسام ادراك بر دو طریق توان کرد : یکی آنكه قلم بدیده ظاهر بینی تاخیال صورتش یادگیرد و معنی قلم كه انه لیراد به الكتابة ؛ و معنی قلم در دماغ محفوظ گردد . پس حقیقت انسانیت حقیقت قلمیت بی علایق عوارض و اوصاف خارج از ذات قلمیت ادراك كند . يك طریق در ادراك قلمیت این است .

دوم طریق آن است كه حقیقت قلمیت آن است كه مثبت است در لوح محفوظ ، كه هرچه در وجود است نسخه اش از آنجا برگرفتند ، پس آن را از لوح محفوظ مطالعه كند . و در لوح قلم بود ، و لیكن جسم قلم آنجا نبود . و انسان بود ، و لیكن گوشت و پوست و رگ و خون در لوح نبود . و همچنین همه چیزی در لوح محفوظ است بصورت

۸۷ - محبره M : محبر IP // ۸۸ - نه خوزی و نه خواری :

و نه خوزیست و نه خواری M نه خواری و نه خوزی IP //

۹۲ - بردو IP : بود و M // ۹۳ - گیرد IP : گیری M //

۹۴ - لیراد IP : یراد M // ۹۵-۹۷ حقیقت قلمیت ... دوم طریق M : - IP //

۹۷ - كه حقیقت M : و حقیقت IP // ۹۸ - نسخه اش از M : نسخهش PI //

برگرفتند M : برگرفته اند P گرفته اند I // ۱۰۱ - خون : جون I //

- ۱۰۲ و اهل معرفت صورت آن بدیده و بدانسته‌اند ، و لیکن بر گونه دیگر .
- جوانمردا ، هر چه بر این کاغذ می نویسم ، هر کلمه و هر حرفی ، در دماغ من لابد موجود است - که هر صورت که در دماغ نبود بر کاغذ
- ۱۰۵ چون مصور توانم کرد - و لیکن آن صورت که در دماغ است بچیز ننوشته است . همچنین یقین دان که هر چه در لوح محفوظ نبود وجودش صورت نبندد در خود البته . « جف القلم بما هو کاین الی یوم القيمة »
- ۱۰۸ تحقیق است اهل دیده را .
- جوانمرد ، هر چه در قلم نیست در لوح نتواند بود ، و هر چه قلم بدان جاری شد بفرمان همین بود . « وعلم الله فوق ذلك » . « الا يعلم من خلق وهو اللطیف الخبیر » (۱۴/۶۷) . او را از خود و اتوانی یافت ؛
- ۱۱۱ آنگه بدانی که « خلق آدم علی صورته » چه بود . افتادم در بحری عظیم . خود را با ساحل باید آورد ، که مصطفی - صلی الله علیه و آله - چنین وصیت کرد که : « کلموا الناس علی قدر عقولهم و کلموا الناس بما یعرفون و دعوا ما ینکرون » . اتریدون ان یکذب الله و رسوله ؟
- ای عزیز ، مقصود ازین همه آن است که هر چه آدمی در خواب
- ۱۱۷ ببیند ، حقایق مطالعه می کند در لوح محفوظ بی صور . و آن حقایق اقسام است . بعضی را درین عالم مثال نبود ، و هوا کثر ، و بعضی را بود .

۱۰۲ - بدانسته‌اند M : بدانسته P // ۱۰۳ - هر حرفی IP : حرفی M //

۱۰۵ - ۱۰۶ بچیز ننوشته M : نه بجز نوشته IP // ۱۰۷ - الی یوم القيمة

M : الی الابد IP // ۱۱۲ - چه بود P : جبود IM // ۱۱۳ - با ساحل

M : با ساحل IP // ۱۱۳ - صلی الله علیه و آله M : علیه السلام I ، - P //

۱۱۴ - که ... عقولهم و M : - IP // ۱۱۸ - را بود PI : بود M //

- پس اگر در خواب مطالعه آن کنی که مثالش نبود ، چون بساز این عالم
 آبی ، فظن خیرا ولا تسئل عن الخبر . هرچه از من بینی در آن عالم ،
 اگر قوت جان بود ، درین عالم آن را هیچ مثال نبود . « ان الله جنة ليس
 فیها حور ولا قصور ولا لبن ولا عسل » . و اگر قوت دل بود ، چنین بود
 که « المص » (۱/۷) پس معبر چه داند که این چیست ؟ و اگر قوت سینه بود
 که « فیه آیات بینات » (۹۷/۳) « فی صدور الذین اوتوا العلم » (۴۹/۲۹)
 آنرا در عالم خیال فرشته هست که ملک الرویا خوانند . او را از متاع -
 البیت کسوتی سازد . چنانکه هر کسی معنی ای که در دل او بود بدان عبارت
 بدر تواند داد که زبان او بود - اگر او عربی بود بترکی چون بدر تواند
 داد ؟ و اگر عجمی بود بعربیت چون بدر دهد ؟ - همچنین هر گاه که
 آدمی چیزی از لوح محفوظ مطالعه کند فرشته دنیا آن را کسوتی دنیوی
 در پوشد تا بسرای حکم تواند آمد .
 و کسوت از آنجا تواند بود که در دماغ یابد . در دماغ کفشگر
 چیزی دیگر بود و در دماغ جولاه و حلاج و بقال و عالم چیزی دیگر .
 پس فرشته در متاع البیت نگردد و در خور معنی کسوتی طلبد ، زیرا که
 هر روحی را قالبی دیگر باید . ارواح سگ و خوک و گرگ و روباه

۱۱۹ - پس MI : یس (بامد روی سین) P // این PI : M -- //

۱۲۴ - فی صدور M : و IP // ۱۲۵ - فرشته M : فرشته IP //

۱۲۶ - معنی ای : معنی IMP // ۱۲۷ - تواند داد : تواند آمد M توان داد PI //

۱۲۸ - ۱۲۹ هر گاه که آدمی M : هر که آدمی که P هر که آدمی I //

۱۲۹ - دنیوی M : - IP // ۱۳۲ - جولاه M : جولاه IP // و عالم M : - IP //

۱۳۳ - در متاع البیت M : متاع بیت IP // خور M : - PI //

۱۳۴ - گرگ و روباه M : روباه و گرگ IP //

۱۳۵ و آدمی را قوالب مختلف باید . همچنین هر معنی را کسوتی دیگر باید و هر لبی را قشری دیگر و هر روحی را قالبی دیگر و هر درتی را صدفی دیگر .

۱۳۸ پس چون آدمی از خواب در آید ، آن کسوت که در خیال یابد پیش معبری ببرد تا با او بگوید که هر کسوتی بر کدام معنی دلالت کند . چنانکه اگر مثلاً کسی بود همدانی و پدری دارد بغدادی ، چون پدر نامه نویسد بفرزند خود ، او زبان بغدادیان چه داند ؟ پیش عربی برد که زبان همدانی نیز داند تا با او بگوید هر کلمه بر کدام معنی دلالت کند ، همچنین معبر کسی بود که جانش با آن ملك الرؤيا آشنائی دارد ، که داند که هر کسوتی بر کدام معنی دلالت کند .

۱۴۴

پس از اینجا می دان که مرید چرا واقعه با پیر گوید ؛ زیرا که پیر داند که هر خاطری و خوابی و غیر آن که بر مرید گذر کند بر چه چیز دلالت کند در نهاد او . همچنین طبیب ، که بنیض و قاروره و رنگ روی استدلال کند بر احوال بیمار تا او را از آنچه مقصود است مکشوف گردد . از اینجا بود که جلال ازل برایشان ثنا گوید که « امة یهدون بالحق »

۱۳۵ - باید PI : یابد M // باید PI : M - ۱۳۶ - لبی را M : لبی IP //

۱۳۹ - معبری : مقربی I // با او : باو M او PI // کند M : میکند IP //

۱۴۱ - پیش عربی IP : عربی M // ۱۴۲ - نیز M : IP // با او : بد او I //

۱۴۳ - معبر : مقبر I // کند M : میکند IP //

۱۴۶ - که پیر PM : که با پیر I // ۱۴۷ - بنیض M : نبض PI //

۱۴۸ - او را از آنچه M : آنچه او را IP // ۱۴۹ - از IM : و از P //

۱۵۰ (۱۸۱/۷) « وجعلنا منهم ائمة يهدون بامرنا لما صبروا و كانوا بآياتنا
يوقنون » (۲۴/۳۲) . پس گوید « ومن احسن قولاً ممن دعا الى الله وعمل
صالحاً » (۳۳/۴۱) .

۱۵۳ ما را بدعا ياددارد و جهد آن کند که خود را از میان اشتغال
بدر آورد ، که من نیز هم درین شغلم . والسلام . و الحمد لله رب العالمين
و صلواته على محمد وآله الطاهرين .

۱۵۱ - و من M : من IP //

۱۵۳ - دارد IM : دار P // کند M : کن PI // اشتغال M : آن اشتغال PI //

۱۵۴ - آورد M : آوری I آور P // هم M : - IP //

۱۵۵ - الطاهرين M : + اجمعين PI //

تعليقات و فهرست ها

تعلیقات

نامه یکم

س ۱۱ سلام علینا . . .

عین القضاة خود بعداً در یکی از نامه هایش در این باره می نویسد:
« کمال محمدی بین . نگفت که « السلام علی » گفت « علینا » . گوئی
در نون و الف که بود ؟ اگر خواهی از « نون و القلم و مایسترون »
بشنو . و لیکن سمع نداری ، چه بشنوی ؟ « الم » بگوید که الف علینا
چیست و « نون و القلم » می گوید که نون علینا چیست . »

(نامه های عین القضاة ، ج ۱ ، ص ۳۴۱) .

و باز در جای دیگر می نویسد : « و اصلان آنهایند که در نون و
الف علینا و علی عباد الله الصالحین اند . آنها که بودند ؟ . . . اگر
الف « الم » و « نون » « ن و القلم » و اتوغمزه ای زنند وقتی ، آنکه
بدانی که همه انبیاء بودند یا کسی دیگر بود . . . » (نامه ها ، ج ۲ ،

ص ۱۱۱) .

س ۱۸ أنا اول من تنشق . . .

این حدیث را عین القضاة در بعضی از نامه‌های دیگر خود نیز نقل کرده است . رجوع شود به نامه ها ، ج ۲ ، ص ۴۲ و ۶۳ .

س ۲۸ بطلق نشسته

طلق بمعنی دردزادن است و مراد از بطلق نشستن در اینجا وضع حمل است .

نامه دوم

س ۱۱ غاضبت . . . فاضت

شاید این دو کلمه در اصل « غاضیت » و « قاضیت » باشد .

س ۲۲ بدوس (?)

شاید این کلمه در اصل « دست » بوده است که در آنصورت عبارت چنین خواهد بود : « کمینگاه مکر قدرهم از جایی بود که دست ممکور آنجا نرسد » .

س ۳۴ مقررعه

بکسر میم ؛ لفظی است عام برای کلیه آلات موسیقی رزمی مانند کوس ، دماه ، دهل ، و نقاره . (فرهنگ معین) .

س ۴۱ آخری الملا بس ان تلقی . . .

این بیت به ابوعلی رودباری و شبلی و ابوالحسن نوری نسبت داده شده است. رجوع کنید به الرسالة القشیریه، تحقیق عبدالحلیم محمود و محمود بن الشریف، جلد دوم، قاهره: ۱۹۷۴، ص ۵۴۷؛ و به «مستند اشعار قشیریه»، احمد مهدوی دامغانی، مجله دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه تهران، ش ۱، سال ۲۲، بهار ۱۳۵۴، صفحه ۱۸۴.

س ۵۲ فقل لی هی الخمر

اشاره است به شعر معروف ابونواس (متوفی ۱۹۵ هجری):
الافاسقنی خمرأوقل لی هی الخمر ولا تسقنی سرأ اذا أمکن الجهر
(دیوان ابی نواس، حقیقه و ضبطه و شرحه احمد عبدالمجید الغزالی، بیروت: ۱۳۷۲ هـ. ق. / ۱۹۵۳ م، ص ۲۸). این بیت را احمد غزالی در کتاب سوانح (فصل ۶۳) نیز نقل کرده است.

س ۵۷ جواب چهارم

چنانکه ملاحظه می شود جواب چهارم پیش از جواب سوم آمده است و علت این امر احتمالاً بهم خوردن ترتیب صفحات نسخه ایست که M از روی آن استنساخ شده است.

س ۸۱ در غیبت همه . . .

اشاره است به داستان حضرت سلیمان - علیهما السلام - و ملکه سبا و غیبت

هدهد ، چنانکه در قرآن ، سوره النحل ، نقل شده است .

س ۸۲ لاعدنبه

برای اطلاع بیشتر از عقیده احمدغزالی در این باره رجوع کنید به تمهیدات ، عین القضاة ، بتصحيح عسيران ، تهران : ۱۳۴۲ ، ص ۲۳۹ .

س ۸۳-۴ برصحرانهد

ترکیب فعلی « برصحرانهدن » به معنی آشکار و هویدا کردن راعین- القضاة در آثارش بکرات استعمال کرده است ؛ مثلاً رجوع کنید به تمهیدات ، ص ۳۵۴ : نامه ها ، ج ۱ ، ص ۲۰۸ و ۲۵۵ .

س ۸۹ بنی نقد و خدای نقد

این دو اصطلاح ظاهراً بمعنی ابن الوقت و ابوالوقت (خداوند وقت) است . مقایسه کنید با سوانح ، بتصحيح هلموت ریتز ، استانبول ۱۹۴۲ ، فصل ۱۹ .

الشیخ فی قومه

اشاره است به حدیث « الشیخ فی قومه کالبنی فی امته . » برای اطلاع از روایتهای گوناگون این حدیث رجوع کنید به احادیث مثنوی ، بجمع و تدوین بدیع الزمان فروزانفر ، چاپ دوم ، تهران : ۱۳۴۷ ، ص ۸۲ .

س ۱۰۶ العجز عن درك الادراك ادراك

گفتاری است از ابوبکر و احمد غزالی خود در سوانح ، فصلهای ۲۹ و ۴۹ آنرا نقل کرده و توضیح داده است . ایضاً رجوع کنید به نامه های عین القضاة همدانی ، ج ۲ ، ص ۲۸ .

نامه سوم

س ۱۵ بنتاود = بتنابد (از فعل تابیدن) .

شواحق : بلندیهها

س ۲۲ بلسنو

مقصود شیخ ابوالحسن خرقانی است و چنانکه عین القضاة می گوید شیخ را به زبان روستائی اینچنین می خوانده اند (« تمهیدات » ، صفحات ۱۳۴ و ۳۴۰ ؛ نامه های عین القضاة ، ج ۱ ، ص ۲۱۲ ؛ ج ۲ ، صفحات ۱۱۲ و ۲۴۹) . در مورد « درد ابوالحسن خرقانی » نیز عین القضاة در یکی از نامه هایش می نویسد : « صاحب همت را درد ابدیست چنانکه ابوالحسن خرقانی گفته که بلسنو را دردیست که تا خدا برجا خواهد بود این درد برجا خواهد بود . (نامه ها ،

ج ۱ ، ص ۲۱۲) .

س ۲۴ بالمرصاد

اشاره است به آیه ۱۴ از سورة فجر (۸۹) : « ان ربك لبالمرصاد » .

س ۲۷ نور سیاه

نزد احمد غزالی و عین القضاة همدانی نور سیاه نور ابلیس است ، چنانکه قاضی در تمهیدات (ص ۱۱۸) می نویسد : « دریغا مگر که نور سیاه بر تو بالای عرش عرضه نکرده اند ؟ آن نور ابلیس است » . قبل از ایشان ، این اصطلاح را صوفی ناشناخته ای بنام ابوالحسن بستی در رباعی ذیل که احمد و قاضی هر دو آنرا نقل کرده اند بکار برده است .

دیدیم نهان گیتی و اصل جهان

وز علت و عال برگذشتیم آسان

و آن نورسیه زلا نقط برتر دان

زان نیز گذشتیم نه این ماندونه آن

(رجوع شود به سوانح ، فصل ۱۹ ؛ تمهیدات ، صفحات ۹-۱۱۸ و

(. ۲۵۸

س ۵۰ غیرت روی . . .

مقایسه کنید با فصلهای ۶۷ و ۶۸ سوانح .

س ۵۳ التبصره

ظاهراً نام یکی از رسایل احمد غزالی است ، اما این نام در جزو آثار احمد غزالی دیده نشده است .

س ۶۳ بریق : تابش چیزی (دستورالاحوان)

س ۶۵ والله کل لسانه

اشاره است به گفتار جنید : « من عرف الله کل لسانه » (کشف المحجوب ، علی هجویری ، بتصحيح والنتین ژوکوفسکی ، تهران : ۱۳۳۶ ، ص ۴۶۴) . برخی نیز این گفتار را از جمله احادیث بشمار آورده اند . (رجوع شود به احادیث مثنوی ، ص ۶۷) .

نامه پنجم

س ۱۷ ماصب الله فی صدری . . .

این حدیث را عین القضاة بهمین صورت در تمهیدات (ص ۳۴ و ۹۱) و نامه ها (ج ۱ ، ص ۲۹۰) نقل کرده است .

س ۲۲ فطام : از شیرباز گرفتن .

س ۵۳ اکناف : جمع کنف بمعنی کرانه و جانب (منتهی الارب) .

س ۵۷ اصبت فالزم

«یکی از صحابه را مصطفی - صلعم - گفت : کیف اصبحت ؟ قال : اصبحت انظر الى عرش ربی بارزا و انظر الى الجنة يتزاورون والی اهل النار يتغاون. مصطفی - صلعم - گفت : اصبت فالزم . جوانمردا ، می گوید نشان راست است بر سر کارك خود باش تا خود بكجا رسد این کار » (نامه ها ج ۱ ، ص ۳۷۸ - ۳۷۹ . ایضاً رجوع شود به ص ۱۳۰) .

س ۵۹ علیکم بدین المعجیز

برای مآخذ این حدیث رجوع شود به احادیث مثنوی ، ص ۲۲۵ .
عين القضاة نیز این حدیث را بکرات در آثار خود نقل کرده است ،
از جمله در نامه ها ، ج ۱ ، ص ۲۶۴ و ج ۲ ، ص ۲۱۵ .

س ۶۲ نبلة من نباله : تیری از تیرهای او .

س ۶۶ غرق آب بی پایان .

ناظر است به مصراع اول از این بیت .

در دریا غرق و لب زبی آبی خشك

چون میرتبت خزینه بی نافه مشك

(نامه ها ، ج ۲ ، ص ۸۳)

س ۸۵-۸۸ آزاده . . . تقصیر است .

این رباعی را احمد غزالی در سوانح ، فصل ۷۳ نیز نقل کرده است.

نامه ششم

س ۶ صدره

ره مخفف راه و در اینجا به معنی دفعه و بار است .

س ۱۲ ابتدا کند . . .

مطلب در اینجا ظاهراً غیر مرتبط و جمله نامفهوم است . شاید ترتیب اصلی نامه با ترتیب آن در M و همچنین در PI بکلی فرق داشته باشد .

س ۱۸ حقاء : ازار (منتهی الارب)

این کلمه در فرهنگ البسه مسلمانان (تألیف ذری ، ترجمه حسینعلی هروی ، تهران : ۱۳۴۵ ، ص ۱۳۸) حقو (بفتح و یا کسر حا) نیز ضبط شده و آنرا ازار یا نوعی شلوار زیر که عورت را می پوشاند معنی کرده اند .

س ۱۹ دراعه

لباسی است بلند که « قسمت جلو آن تا محازات قلب گشاده و مزین

به تکمه و جا تکمه است. » (فرهنگ البسه مسلمانان ، ص ۱۶۹)

قبا

لباس روی مردانه که ایرانیان می پوشیده اند و بعدها صفت اسلامی پیدا کرده است. (رجوع شود به فرهنگ البسه مسلمانان ، صفحات ۳۳۱ - ۳۴۰)

س ۲۷ نعت حراقت روی ...

شاید قرائت اصلی این عبارت چنین بوده است : نعت حراقت که روی ...

س ۴۱ طمس

در تعریف این اصطلاح هجویری می نویسد : « الطمس نفی عینی باشد که اثر آن نماند » (کشف المحجوب ، بتصحیح و التتین ژوکوفسکی ، تهران : ۱۳۳۶ ، ص ۵۰۰) و ابولصر سراج می گوید : « الطمس محوالبیان عن الشیء البین . » (اللمع ، بتصحیح نیکلسون ، لیدن : ۱۹۱۴ ، ص ۳۵۷)

نامه هفتم

س ۲۰ متسحق می شود

متسحق شدن : هلاك شدن و كشته شدن .

س ۲۸ تا به روش . . . گرفتن گیرد .

مقایسه کنید این عبارات را با شرح سفرهای چهارگانه بینش و روش و برش و کشش در بحر الحقیقه ، احمد غزالی ، باهتمام نصرالله پورجوادی ، تهران : ۲۵۳۶ ، ص ۱۰ - ۱۴ .

س ۳۱ قعاقع : بانگ تندر پیایی (منتهی الارب) .

س ۳۲ بوقلمون وقت .

مراد از بوقلمون وقت احکام وقت است مانند فراق و وصال ، رد و قبول ، قبض و بسط ، اندوه و شادی ، و غیره . رجوع شود به سوانح ، فصلهای ۱ و ۱۹ ؛ و نامه ها ، ج ۱ ، ص ۳۲۱ .

س ۵۰ شرفات

جمع شرفه ، و آن کنگره هایی است بشکل مربع یا مثلث که بر بالای دیوار قصر یا قلعه یا شهر بنامی کنند . (معین) .

س ۵۳ اهترالعرش

اشاره است به حدیث : « اهترالعرش لموت سعدین معاذ . » (رجوع شود به فضائل الانام (مکاتیب فارسی امام محمد غزالی) ، بتصحیح واهتمام عباس اقبال ، تهران : ۱۳۳۳ ه . ش . ، ص ۹۶ ؛ و رساله سوانح و رساله ای در موعظه ، احمد غزالی ، بتصحیح دکتر جواد نوربخش ، تهران : ۱۳۵۲ ه . ش . ص ۸۵) .

س ۵۵ اصبروا و صابروا . . .

برای تفسیر عین القضاة از این آیه رجوع کنید به تمهیدات ، ص
۳۱۸-۳۱۹.

نامه هشتم

س ۷ لیس الدین بالتمنی

حدیثی بدین صورت از پیغمبر ﷺ نقل شده است : « لیس الایمان
بالتحلی والتمنی و لکن ما و قرب بالقلوب و صدقه العمل . » (کشف-
المحجوب ، هجویری ، ص ۵۰۴)

س ۱۵ باعشق تو خویش و . . .

این مصراع از یک رباعی است که تمامی آن را احمد غزالی در
سوانح ، فصل ۶۱ نقل کرده است :

گر زلف تو سلسله است دیوانه منم
ورعشق تو آتش است پروانه منم
پیمان ترا بشرط پیمانه منم
با عشق تو خویش و از تو بیگانه منم

س ۲۲ استیناف ذکر : تجدید ذکر ؛ تلقین ذکر جدید به مرید توسط شیخ .

س ۶۸ استدراج : خرق عادت که از کافر ظاهر شود (غیاث اللغات) .

س ۷۲ فأن الامور بخواتيمها

این حدیث را بهمین صورت امام محمد غزالی در احیاء العلوم ، ج ۳ ، ص ۴۱۴ ، وعین القضات بصورت « انما الاعمال بخواتیمها » در تمهیدات ، ص ۱۹۶ نقل کرده اند .

س ۹۰ وجوب موسع

هرگاه در عمل واجب زمان اداء تکلیف اعتبار شده باشد آن را واجب موقت (در برابر واجب غیر موقت) می نامند و اگر این زمان باندازه انجام عمل باشد ، مثل روزه ماه رمضان ، واجب مضیق و اگر بیش از آن اندازه باشد ، مثل نمازهای روزانه ، واجب موسع نامیده می شود . (اقتباس از تقریرات اصول ، محمود شهابی ، تهران : ۱۳۴۴ ه . ش . ص ۶۹ - ۷۴)

س ۹۸ الوقت سيف

از سخنان معروف مشایخ صوفیه است ، چنانکه هجویری می نویسد : « مشایخ گفته اند الوقت سيف قاطع ، از آنك صفت شمشیر بریدن است و صفت وقت بریدن . . . » (کشف المحجوب ، ص ۴۸۲ ؛ و نیز رجوع شود به ترجمه رساله قشیریه ، بتصحیح بدیع الزمان فروزانفر ، تهران : ۱۳۴۵ ه . ش . ص ۹۰)

س ۹۹ پی کنند : از فعل پی کردن بمعنی رگ و پی پای انسان یا حیوان را
بشمشیر قطع کردن . (معین.)

نامه نهم

س ۴ قوت القلوب .

کتاب معروف ابوطالب مکی است که احمد غزالی و همچنین برادرش
امام محمد با آن بخوبی آشنائی داشتند .

س ۴-۶ بحديث . . . متقارب است .

مقایسه شود با نامه ها . ج ۱ ، ص ۳۳۵ .

س ۱۷ و ۱۸ در خواب . . . خیالت بودی .

برای اطلاع از نظر غزالی درباره رؤیا و عالم خیال رجوع شود به سوانح ،
فصلهای ۲۹ ، ۳۱ ، ۳۷ و ۳۸ .

س ۲۳ الم ، آیه ۱ از سوره های ۲ ، ۳ ، ۲۹ ، ۳۰ ، ۳۱ ، و ۳۲ .

حم ، آیه ۱ از سوره های ۴۰ - ۴۶ .

طسم ، آیه ۱ از سوره های ۲۶ و ۲۸ .

س ۳۷ اگر فرط القرب ...

مقایسه شود با سوانح ، فصل ۳ : « ... نه همه دست نادادن از بزرگی و تعالی است ، از لطافت هم بود و از فرط القرب هم بود. »

س ۶۳ قلیل الجدوی : کم سود و کم بخشش (معین) .

س ۸۸ خوزی = خوزستانی

س ۱۰۵ جف القلم ...

از احادیث است . رجوع شود به احادیث مثنوی ، ص ۳۸ .

خلق آدم علی صورته

این حدیث به روایتهای گوناگون نقل شده است . رجوع شود به

احادیث مثنوی ، صص ۱۱۴-۱۱۵ .

س ۱۱۸-۱۱۹ ان الله جنة ليس فيها ...

درباره این معنی عین القضاة می نویسد : « بهشت نان و آب و حلوا

و انگبین و قلیه و حور و قصور فریب است . کار آن دارد که :

ان الله جنة... » (نامه ها ، ج ۱ ، ص ۲۲) . ایضاً رجوع شود به

تمهیدات ، ص ۱۳۶ .

فهرست آیات

۸	احطت بمالم تحط به
۴۲	استجیبوا لله و للرسول
۳۳	اصبروا و صابروا و رابطوا
۵۱	الا يعلم من خلق و هو اللطیف الخبیر
۲۳	الذی خلقنی و هو یمهدین
۱۱	الم ترالی ربك کیف مدالظل
۴۵	الم
۵۲	المص
۵۳	امة یهدون بالحق
۲۱	بینهما برزخ لا یبغیان
۲۸	تماماً علی الذی احسن و تفصیلاً
۲۰ ، ۱۱	جتمونا فرادی
۴۵ ، ۳۳ ، ۹ ، ۲	حم
۴۸	ذلك تقدیر العزیز العالیم
۱۹	سأنبئك بتاویل
۴۵	طسم

- ۹ عتت عن امر ربها
- ۳۳ ، ۹ ، ۲ عسق
- ۴۹ فتبارك الله احسن الخالقين
- ۱۹ فلا تستلنى عن شىء
- ۵۲ فى صدور الذين اوتوا العلم
- ۵۲ فيه آيات بينات
- ۳۲ قل ان ضللت فانما اضل على نفسى
- ۴۱ قل هو الله احد
- ۱۰ كتب فى قلوبهم ...
- ۲۲ كسر اب بقیعه
- ۳۳ ، ۸ کھیمص
- ۹ لا اله الا الله
- ۳ لا اله الا انت
- ۱۰ لا تتخذوا عدوى
- ۸ لا عذبه
- ۴۹ لقد خلقنا الانسان فى احسن تقويم
- ۲۸ لن ترانى
- ۱۴ - ۱۳ لبيدى لهما ماورى عنهما
- ۵۰ ن والقلم و ما يسطرون
- ۶ و ادخلنى برحمتك فى عبادك الصالحين
- ۱۱ والارض مددناها

- والذى هو يطعمنى و يسقینى ٢٢
- والقىنا فيها رواسى ١١
- والله انبتکم ٧
- والله غالب على امره ١٦
- و انبتنا فيها من كل شىء موزون ١٢ ، ١١
- وترى الجبال ١١
- وتلك الامثال نضربها للناس ... ٤٦
- وتولج الليل فى النهار و ... ١٢ - ١١
- وجعل لكم السمع و الابصار ... ٤٧
- وجعلنا منهم ائمة يهدون بامرنا ٥٤
- و طفقا يخصصان عليهما من ورق الجنة ١٤
- و فى الارض آيات للموقنين ٥٠
- ولانعامکم ٩
- وما تكون فى شأن ١١
- و من احسن قولا ممن دعا الى الله ٥٤
- و هو القاهر فوق عباده ٦
- و ما ارسلناك الا رحمة للعالمين ٤٢
- و من يهاجر فى سبيل الله ١٦
- و نسوق المجرمين ٧
- هو اهل التقوى و اهل المغفرة ٥
- يوم نحشر المتقين الى الرحمن و فدا ٧

فهرست احادیث و سخنان بزرگان

۲۲	أصبت فالزم
۱۳	اللهم اعطني مايمكن ومالايمكن
۳۲	اما البكاء و اما التباكى او الحزن اوالتحازن
۷، ۲	أنا اول من تنشق عنه الارض
۲۸	أنا مدينة العلم وعلى بابها
۵۲	ان لله جنة ليس فيها حورولاقصور
۳۳	اهتز العرش بموت سعدبن معاذ
۲۶	بلغ فخدم من غيرمسامحة
۱۳	تعالوا نومن ساعة
۵۱	جف القلم بما هو كائن الى يوم القيامة
۱۵	الحر يكفيه الاشاره
۵۱	خلق آدم على صورته
۸	الشيخ فى قومه . . .
۹	العجز عن درك الادراك ادراك
۲۲	عليكم بدين العجايز
۳۹	فان الامور بخواتيمها

- ٢٣ فان القناعة بالذى هو موهوم
- ٥١ كلموا الناس على قدر عقولهم
- ٣٤ ليس الدين بالتمنى
- ١٩ ما صب الله فى صدرى شيئاً الا وصييته فى صدر ابوبكر
- ١٥ من عرف الله كل لسانه
- ٣٥ من عرف طريقاً الى الله ثم تركه . . .
- ٧ و هذا اوان قبض العناية
- ١٩ ، ١٨ هذا كتابى و أنا موصله
- ٥ يا ايها الناس ان لكم معالم . . .
- ٥ يا حسرتا على ما فرطت فى جنب الله

فهرست اشعار

۱ - فارسی

- ۱۳ همت چو بلند شد همه درد سراست
آزاده بساط مهره تقدیر است
در راه مراد خویش بی تدبیر است
آن مهره تویی و نقش دورش تمثال
۲۴ کو خود همه بردیده خود تقصیر است
۴۲ از خواب در آمدی چه هنگامی بود
۳۵ باعشق تو خویش و از تو بیگانه منم
در خواب من از خیال تو خشنودم
۴۵ آه ارنه عنایت خیالت بودی
گر بار ترا گوید من زان توام
۵ هان تا تو بدان رسن فرو چه نشوی

۲ - عربی

- أحرى الملايس ان تلقى الحبيب به
۶ يوم التزاور فى الثوب الذى خلعا

متی از ددت تقصیرا یزدنی تفصیلا

۲۷ کانسی بالتقصیر استوجب الفضلا

وكدت اطير من شوقی الكيم

۱۸ و كيف يطير مقصوص الجناح

ویاتیک بالاخبار من

۸ لم ترود ان هدهد الخبر

۲۳ وها نحن على الاثر ان لم يردنا القدر

۶ الا فسقنى خمراً وقل لی هی الخمر

فهرست اصطلاحات ، لغات و ترکیبات

- انسانیت ۴۹، ۵۰؛ صحن الاسلام انسانیت ۹.
 انشقاق الارض ۷؛ انشقاق السماء ۷ .
 باطل ۳۴ .
 بشریت ۹ .
 بصر ۱۳؛ مدرك بصر ۱۳ .
 پیر ۵۳ .
 تاوش (= تابش) ۳۱، ۲۶ .
 تأویل ۲۱ .
 تجرد ۴۰ .
 تجلی ۶ .
 تعتیب ۶ .
 تسبیح ۳۸، ۳۳ .
 تعزز ۱۴، ۱۲ .
 تفرید ۳۶، ۵ .
 تفسیر ۲۱ .
 تقدیر ۲۴ .
 تمنی ۲۴ .
 تمییز ۲۱، ۲۰؛ تمییز علمی ۳۸، ۲۰ .
 تنبیه ۴۱ .
 توحید ۵؛ توحید عشق ۹؛ دولت توحید ۳۲ .
 آتش پارسی ۲۶ .
 آزاده ۲۴ .
 آنموذج ۲۹ .
 آینه ۲۶ .
 ابصار ۴۶؛ مبصر ۴۷؛ مبصرات ۴۷ .
 اجلاس البیوت ۱۶ .
 احد ۲۱ .
 اختیار ۲۱، ۲۰ .
 اخلاص ۳۱ .
 ارادت ۲۱ .
 ازل ۲۱؛ ازلیت ۱۳؛ اشراق ازلیت ۳۰؛
 عدل ازلیت ۲۰؛ میکائیل ازلیت ۲۱ .
 اساس البیت ۱۱ .
 استدراج ۳۹ .
 اسم اعظم ۱۵، ۱۳؛ ۸، ۲ .
 اشارت ۲۳، ۱۷، ۱۶، ۱۴، ۱۳ .
 اشراق ۳۲، ۳۱، ۳۰، ۲۷ .
 اعتزال ۳۶ .
 الهیت ۱۶ .
 امانت ۱۳، ۸، ۷؛ امانت لاهوتی ۱۵ .
 امریت ۲۳ .
 امکان ۲۲، ۲۱ .
 انانیت ۲۳ .

- توفیق ۸ .
- جان و جهان ۳۵، ۲۱، ۲۰، ۹ .
- جذبه ۳۱، ۲۱ .
- جسدانیت ۲۳ .
- جمال ۱۲ .
- حجاب ۱۶، ۱۲ .
- حجت ۳۰ .
- حد ۲۸ .
- حدثان ۳۴ .
- حدود ۲۲، ۲۱، ۲۰ .
- حراقت ۲۷ .
- حسد ۱۴ .
- حق ۳۴ .
- حقوق ۲۱، ۲۰ .
- حی ۲۱ .
- حیات ۲۱ .
- حیرت ۲۸ .
- خاطر ۴۰، ۲۹، ۲۷، ۲۶، ۲۱، ۱۵، ۱۴ .
- ۵۳؛ خواطر ۳۷، ۳۰، ۱۵؛ مراقبه
- خواطر ۴۱ .
- خلقیت ۲۳؛ میکائیل خلقت ۲۱ .
- خلوت ۳۷، ۳۲ .
- خواب ۵۳، ۵۲، ۵۱، ۴۵، ۴۲ .
- خیال ۵۳، ۴۸، ۴۵؛ عالم خیال ۵۳، ۵۲ .
- خیرات ۳۹ .
- خیروشر ۳۲ .
- درد ۲۰ .
- دل ۳۹، ۳۷، ۳۲، ۳۱، ۱۷، ۱۶، ۱۰، ۸ .
- ۵۲؛ ۳۷، ۳۹، ۴۴، ۵۲؛ بام دل ۳۷؛ قوت دل
- ذات و صفات ۳۱ .
- ذکر ۴۳، ۳۶، ۳۵، ۳۲؛ ذکر قدسی ۳۷؛
- استیناف ذکر ۳۵؛ دوام ذکر ۳۸ .
- ذوق ۴۷، ۲۱؛ مذوقات ۴۷ .
- رسالت ۱۹ .
- رسم ۲۸ .
- روح قدسی ۳۲؛ روحانیت ۲۳ .
- روزه ۳۹ .
- روش ۳۱، ۲۱ .
- ریا ۳۱، ۹، ۸ .
- زفان ۹ .
- سالکان ۱۶، ۱۲ .
- سرالاسرار ۷ .
- سکوت ۳۶ .
- سلام ۵؛ سلام علی ۱؛ سلام عليك ۱،
- ۶؛ سلام علينا ۶، ۵ .
- سمع ۳۱، ۱۳، ۴۷؛ مدرک سمع ۱۳؛
- مسموعات ۴۷ .
- سیمرغ ۳۰، ۱۴ .
- شاهد ۱۱ .
- شبهت راه ۳۱ .
- شرع ۲۰، فتوای شرع ۳۹ .
- شک ۱۲؛ شکوک ۳۱، ۳۰ .
- شم ۴۶؛ مشمومات ۴۷ .

- شوق ۸؛ پرشوق ۸ .
 شہود ۳۱؛ سلطان شہود ۳۱ .
 صدق ۴۰، ۳۸، ۹، ۵؛ موج صدق ۴۰ .
 صفا ۲۷، ۱۳ .
 صلوات ۴۳، ۳۲، ۶، ۲ .
 طریقت ۲۶، ۱۲؛ اہل طریقت ۳۷ .
 طلائیہ ۱۲ .
 طلب ۳۳، ۲۳؛ راہ طلب ۱۳، صدق طلب ۳۸؛ مقررہ طلب ۶ .
 طمس ۲۸ .
 ظفر ۸ .
 عاشق ۳۱ .
 عبارت ۱۷ .
 عبودیت ۶ .
 عدل ۲۲ .
 عدم ۳۴ .
 عرش ۳۳، ۳۲، ۱۳ .
 عشق ۳۵، ۳۱، ۸؛ توحید عشق ۹؛ حمی
 العشق ۹ .
 عظمت ۱۲؛ حجاب عظمت ۱۲ .
 عقل ۱۳؛ عقل انسانی ۱۵ .
 علائق ۴۱ .
 علم ۴۰، ۳۱، ۲۸، ۲۱، ۱۱، ۹؛ باب العلم
 ۲۸؛ کوی علم ۶، ۴؛ ورق علم ۲۰ .
 غسل ۳۸، ۳۶ .
 غیبت ۸ .
 غیرت ۱۴ .
 فراق ۳۵، ۲۰ .
 فردانیت ۱۱ .
 نسخ الہم ۱۶ .
 فضل ۳۴ .
 فطرت ۳۱ .
 فوقیت ۶ .
 قاب قوسین ۲۲ .
 قادر ۲۱؛ قدرت ۲۲، ۲۱ .
 قدر : سرقدر ۹؛ مکرقدر ۸، ۵؛ منجتنیق
 قدر ۳۲ .
 قدسیت ۲۳ .
 قرب ۱۴ .
 قلب : تقلیب قلوب ۱۶؛ مقلب القلوب
 ۱۶ .
 قلم اللہ ۵۰؛ قلمیت ۵۰ .
 قناعت ۲۳ .
 کبریا ۱۴، ۱۲ .
 کرمی ۱۳ .
 کرم ۳۴ .
 کشش ۳۱، ۲۶ .
 کفر ۳۰ .
 گردش ۳۱ .
 لمس ۴۶؛ ملوس ۴۶؛ ملموسات ۴۷ .
 لوح محفوظ ۵۲، ۵۱، ۵۰ .
 مبتدی ۸ .
 متاع البیت ۵۲، ۹ .

- مجرد صفت ۲۰ .
 مجنونی ۳۰ .
 محال ۱۳ .
 مخدرات الستور ۱۶ .
 مرید ۵۳، ۲۱، ۸ .
 معراج ۳۵ .
 معرفت ۲۳ ، دست معرفت ۳۱ ؛ کوی معرفت ۴ ؛ ولایت معرفت ۲۳ .
 معشوق: راه معشوق ۲؛ شایستگی معشوقی ۱۲ .
 معیت : بریق المعیة ۱۵ .
 مکر ۳۵ .
 مکیال ۲۵، ۱۳ .
 مفرعه ۶ .
 ممکن ۱۳ ؛ ممکنات ۱۳ .
 منازل السائرین ۴۲ .
 منجیق ۳۲ .
 نبوت ۳۰، ۱۹ .
 نظاره ۲۱ .
 نفاق ۳۰ .
 نفس ۳۷، ۳۲ ؛ نفس اماره ۱۰ ؛ نفس قدسی ۱۵ ، النفس القدسیه ۱۳ ؛ فرزین نفس ۳۲ .
 نفس الرحمن ۴۰ : انفاس ۳۰ .
 نقد ۳۸، ۳۷، ۳۶ ؛ بنی نقد ۸ ؛ خدای نقد ۸ .
 نقض العزایم ۱۶ .
 نکره : اهل نکره ۲۳ .
 نماز ۳۸ .
 نمایش ۳۱، ۲۶ .
 نورسیاه ۱۲ .
 واقعه ۳۱، ۱۲، ۹، ۳، ۲ ؛ واقعه رحمانی ۳ .
 وجوب موسع ۴۱ .
 وجود ۳۴، ۳۰، ۲۶ ؛ وجود مجرد ۱۱ .
 وداع ۲۰ .
 ورد ۳۶، ۳۲ ؛ اوراد شب ۳۲ .
 وصال ۳۴ .
 وضو ۳۸، ۳۶ .
 وفا ۲۷ .
 وقت ۳۳، ۲۸، ۲۱، ۱۶، ۱۳، ۱۲، ۱۰، ۹ ؛ ۴۱، ۳۵ ؛ اسرافیل الوقت ۹ ؛ الزام وقت ۳۲ ؛ انوار وقت ۱۳ ؛ بوقلمون وقت ۳۱ ؛ حاکمات وقت ۴۱ ؛ داد وقت ۳۲ ؛ سرالوقت ۷ ؛ سلطان وقت ۴۰ ؛ سیف وقت ۴۲ ؛ قوت وقت ۷ .
 هجران ۴۱ .
 هستی ۳۴، ۲۸ .
 همت ۴۵، ۲۲، ۱۷، ۱۳ ؛ جریده همت ۲۱ ؛ دایره همت ۲۲ ؛ کمند همت ۲۲ .
 هویت ۲۳، ۲۲ ؛ اشراق هویت ۳۰ .
 یافت ۲۰ .
 یقین ۱۲ ، یقین علمی ۳۰ .
 یگانگی ۲۲ .

فهرست نامها

ابوبكر بن عبدالله	۷، ۲	عين القضاة همداني	۱۸، ۱۶، ۱۱، ۴، ۱
ابوبكر صديق	۱۹		۲۹، ۲۵
احمد	۴۸	غزالي، احمد	۲۵، ۱۸، ۱۶، ۱۱، ۴، ۱
اشعري	۱۴		۴۴، ۳۴، ۲۹
ايوان كسري	۲۶	قرآن	۴۸
بلسنو (ابو الحسن خرقاني)	۱۲	قوت القلوب	۴۴
التبصره	۱۴	مجاور	۱۵
جنيد	۴۰	مختص الدين	۱۷، ۵
خرقاني، ابو الحسن	۱۲، ۹، ۵، ۲	محمد مصطفی (ص)	۸، ۶، ۵، ۴، ۲، ۱
خضر (ع)	۱۹		۵۱، ۴۳، ۳۵، ۳۴، ۳۰، ۲۹، ۲۴، ۱۹
رشيد	۱۵	مكه	۵۴
روم	۲۷	موسی (ع)	۹، ۲
صفی	۱۵	ميكائيل (ع)	۱۹
علي بن ابي طالب (ع)	۲۸	هند	۲۱
			۲۷

فهرست انتشارات خانقاه نعمت‌اللهی

- ۱ - مونس السالکین . جناب آقای حاج میرزا عبدالحسین ذوالریاستین . چاپ اول : ۱۳۱۶ ؛ چاپ دوم ، به سعی واهتمام دکتر جوادنوربخش : بدون تاریخ .
- ۲ - سخن‌دل . دکتر جوادنوربخش . مقدمه جناب آقای ذوالریاستین . مرداد ۱۳۲۷ .
- ۳ - خانقاه . دکتر جواد نوربخش . مقدمه جناب آقای ذوالریاستین . دی ۱۳۲۷ .
- ۴ - سودای عاشقی (آداب ورود در سلك اهل دل) . دکتر جواد نوربخش . مهر ۱۳۲۸ .
- ۵ - تفسیر سوره حجرات و خطبه همام . دکتر جواد نوربخش . مقدمه جناب آقای ذوالریاستین ۱۳۳۰ .
- ۶ - تفسیر سوره ق و حشر و خطبه مؤمنین . دکتر جواد نوربخش . ۱۳۳۱ .
- ۷ - مرید و مراد . دکتر جواد نوربخش . ۱۳۳۳ .
- ۸ - آداب خانقاه . دکتر جواد نوربخش . خرداد ۱۳۳۴ .
- ۹ - چراغ راه . جلد اول . دکتر جواد نوربخش . شهریور ۱۳۳۵ .
- ۱۰ - گلستان جاوید ، دفتر اول . دکتر جواد نوربخش . مهر ۱۳۳۵ .
- ۱۱ - گلستان جاوید ، دفتر دوم . دکتر جواد نوربخش . مهر ۱۳۳۶ .
- ۱۲ - گلستان جاوید ، دفتر سوم . دکتر جواد نوربخش . اسفند ۱۳۳۶ .
- ۱۳ - گلستان جاوید ، دفتر چهارم . دکتر جواد نوربخش . مهر ۱۳۳۷ .
- ۱۴ - گلستان جاوید ، دفتر پنجم . دکتر جواد نوربخش . آذر ۱۳۳۷ .
- ۱۵ - زندگی و آثار جناب شاه نعمت‌الله ولی کرمانی . تألیف دکتر جواد نوربخش . به سعی حسن کباری . بهمن ۱۳۳۷ .

انتشارات خاتناه نعمت اللهی

- ۱۶ - گلستان جاوید، دفتر ششم . دکتر جواد نوربخش . خرداد ۱۳۳۹ .
- ۱۷ - گلستان جاوید ، دفتر هفتم . دکتر جواد نوربخش . آذر ۱۳۳۹ .
- ۱۸ - رسائل جناب شاه نعمت الله ولی کرمانی ، جلد اول . به تصحیح و مقدمه دکتر جواد نوربخش . مرداد ۱۳۴۰ .
- ۱۹ - شطرنج العرفا . تهیه و تنظیم دکتر جواد نوربخش . بهمن ۱۳۴۰ .
- ۲۰ - رسائل جناب شاه نعمت الله ولی کرمانی ، جلد دوم . به تصحیح و مقدمه دکتر جواد نوربخش . مرداد ۱۳۴۱ .
- ۲۱ - گلستان جاوید ، دفتر هشتم . دکتر جواد نوربخش . آذر ۱۳۴۲ .
- ۲۲ - رسائل جناب شاه نعمت الله ولی کرمانی ، جلد سوم . به تصحیح و مقدمه دکتر جواد نوربخش . بهمن ۱۳۴۲ .
- ۲۳ - يك خطابه و يك سخنرانی . دکتر جواد نوربخش و پرفسور هانری کربن . تیر ۱۳۴۳ . به زبان فارسی و فرانسه .
- ۲۴ - رسائل جناب شاه نعمت الله ولی کرمانی ، جلد چهارم . به تصحیح و مقدمه دکتر جواد نوربخش . دی ۱۳۴۳ .
- ۲۵ - گلستان جاوید ، دفتر نهم . دکتر جواد نوربخش . بهمن ۱۳۴۳ .
- ۲۶ - مجمع البحار . جناب مظفر علی شاه کرمانی . به تصحیح و مقدمه دکتر جواد نوربخش . خرداد ۱۳۴۴ .
- ۲۷ - رسائل جناب شاه نعمت الله ولی کرمانی ، جلد پنجم . به تصحیح و مقدمه دکتر جواد نوربخش . آذر ۱۳۴۴ .
- ۲۸ - دیوان مونس . جناب حاج میرزا عبدالحسین ذوالریاستین . به کوشش دکتر جواد نوربخش . فروردین ۱۳۴۵ .
- ۲۹ - دیوان نوربخش . دکتر جواد نوربخش . به سعی حسن کباری . چاپ اول در دو جلد : ۱۳۳۵ و ۱۳۳۶ ، چاپ دوم : ۱۳۴۰ ، چاپ سوم : ۱۳۴۵ . چاپ چهارم : ۱۳۵۲ .

انتشارات خانقاه نعمت اللهی

- ۳۰ - **حقایق المحبة فی دقایق الوحدة** . دکتر جواد نوربخش . چاپ اول ، کرمان : بدون تاریخ ، چاپ دوم ، تهران : ۱۳۴۰ ؛ چاپ سوم ، تهران : ۱۳۴۵ ، چاپ چهارم : ۱۳۵۲ .
- ۳۱ - **تصوف** . دکتر جواد نوربخش . بهمن ۱۳۴۵ . به زبان فارسی و فرانسه .
- ۳۲ - **رسائل جناب شاه نعمت الله ولی کرمانی** ، جلد ششم . به تصحیح و مقدمه دکتر جواد نوربخش . اردیبهشت ۱۳۴۶ .
- ۳۳ - **کلیات اشعار شاه نعمت الله ولی کرمانی** . به تصحیح و مقدمه دکتر جواد نوربخش . چاپ اول : اردی بهشت ۱۳۴۷ . چاپ دوم : ۱۳۵۲ .
- ۳۴ - **الاشارات والتنبیها (نمط نهم)** . ابوعلی سینا ، ترجمه دکتر سید ابوالقاسم پورحسینی و مقدمه دکتر سیدحسین نصر . دی ۱۳۴۷ .
- ۳۵ - **دیوان مشتاقیه به انضمام دیوان مظفریه و اشعار صدقی** . جناب مظفر علیشاه کرمانی و میرزا صادق صدقی کرمانی . به تصحیح و مقدمه دکتر جواد نوربخش . بهمن ۱۳۴۷ .
- ۳۶ - **رسائل جناب شاه نعمت الله ولی کرمانی** ، جلد هفتم . به تصحیح و مقدمه دکتر جواد نوربخش . خرداد ۱۳۴۸ .
- ۳۷ - **جنات الوصال** . جناب نورعلیشاه ، رونق علیشاه و نظام علیشاه . به تصحیح و مقدمه دکتر جواد نوربخش . بهمن ۱۳۴۸ .
- ۳۸ - **تحفة اهل العرفان** . شرف الدین ابراهیم بن صدرالدین روزبهان ثانی . به تصحیح و مقدمه دکتر جواد نوربخش . خرداد ۱۳۴۹ .
- ۳۹ - **چراغ راه** ، جلد دوم . دکتر جواد نوربخش . ۱۳۴۹ .
- ۴۰ - **عبر العاشقین** . جناب روزبهان بقلی . به تصحیح و مقدمه دکتر جواد نوربخش . آبان ۱۳۴۹ .
- ۴۱ - **دیوان نورعلیشاه** . جناب نورعلیشاه اصفهانی . به تصحیح و مقدمه دکتر جواد نوربخش . آذر ۱۳۴۹ .
- ۴۲ - **دیوان حیاتی** . حیاتی کرمانی . به تصحیح و مقدمه دکتر جواد نوربخش . دی ۱۳۴۹ .

انتشارات خانقاه نعمت‌اللهی

- ۴۳ - مجموعه‌ای از آثار نورعلیشاه . جناب نورعلیشاه اصفهانی . به تصحیح و مقدمه دکتر جواد نوربخش . اردیبهشت ۱۳۵۰ .
- ۴۴ - کشف‌المعارف . جناب حاج زین‌العابدین شروانی (مستعلیشاه) . به تصحیح و مقدمه دکتر جواد نوربخش . تیر ۱۳۵۰ .
- ۴۵ - کبریت‌های بحرالاسرار . جناب مظفرعلیشاه کرمانی . به تصحیح و مقدمه دکتر جواد نوربخش . آبان ۱۳۵۰ .
- ۴۶ - فهرست نسخه‌های خطی کتابخانه نوربخش (خانقاه نعمت‌اللهی) . جلد دوم : تألیف سیدابراهیم دیباجی . دی ۱۳۵۰ .
- ۴۷ - آثار درویش محمد طبسی . جناب درویش محمد بن علی شاه قصاب طبسی کیلکی به کوشش ایرج افشار و محمدتقی دانش‌پژوه . اردیبهشت ۱۳۵۱ .
- ۴۸ - رساله‌القدس و رساله غلطات السالکین . جناب روزبهان بقلی به تصحیح و مقدمه دکتر جواد نوربخش . خرداد ۱۳۵۱ .
- ۴۹ - رسائل جناب شاه‌نعمت‌الله ولی کرمانی ، جلد هشتم . به تصحیح و مقدمه دکتر جواد نوربخش . تیر ۱۳۵۱ .
- ۵۰ - مراحل السالکین . جناب مجذوب‌علی شاه همدانی . به تصحیح و مقدمه دکتر جواد نوربخش . بهمن ۱۳۵۱ .
- ۵۱ - فهرست نسخه‌های خطی کتابخانه نوربخش (خانقاه نعمت‌اللهی) . جلد اول : تألیف سید ابراهیم دیباجی . مرداد ۱۳۵۲ .
- ۵۲ - غرائب . جناب رونق‌علیشاه کرمانی . به تصحیح و مقدمه دکتر جواد نوربخش . شهریور ۱۳۵۲ .
- ۵۳ - بوگ‌سبزو . بمناسبت عید غدیر . ۱۳۵۲ .
- ۵۴ - دیوان صدرالممالک اردبیلی . جناب میرزا نصرالله اردبیلی . به تصحیح و مقدمه دکتر جواد نوربخش . دی ۱۳۵۲ .
- ۵۵ - رساله سوانح و رساله‌ای در موعظه . جناب شیخ احمد غزالی . به تصحیح و مقدمه دکتر جواد نوربخش . بهمن ۱۳۵۲ .

انتشارات خانقاه نعمت اللهی

- ۵۶ - روش و مقصد تصوف (به زبان انگلیسی) . دکتر جواد نوربخش . خرداد ۱۳۵۳ .
- ۵۷ - رساله لمعات و رساله اصطلاحات . جناب فخرالدین ابراهیم عراقی . به تصحیح و مقدمه دکتر جواد نوربخش . خرداد ۱۳۵۳ .
- ۵۸ - زاد العارفین . جناب خواجه عبدالله انصاری . با تصحیح و مقدمه مراد اورنگ شهر یور ۱۳۵۳ .
- ۵۹ - مرآت الحق . جناب مجذوبعلی شاه همدانی . به تصحیح و مقدمه دکتر جواد نوربخش . آذر ۱۳۵۳ .
- ۶۰ - حق الیقین . جناب شیخ محمود شبستری . به تصحیح و مقدمه دکتر جواد نوربخش . فروردین ۱۳۵۴ .
- ۶۱ - شرح لمعات . جناب شاه نعمت الله ولی . به سعی دکتر جواد نوربخش . خرداد ۱۳۵۴ .
- ۶۲ - طی طریق (به زبان فارسی و انگلیسی) . از : دکتر جواد نوربخش . خرداد ۱۳۵۴ .
- ۶۳ - برهان السالکین . جناب حاج میرزا عبدالحسین ذوالریاستین . به سعی دکتر جواد نوربخش . آذر ۱۳۵۴ .
- ۶۴ - عشق (به زبان فارسی و انگلیسی) . از : دکتر جواد نوربخش . بهمن ۱۳۵۴ .
- ۶۵ - دیوان نوربخش - چاپ پنجم . از : دکتر جواد نوربخش . به سعی حسن کباری . اسفند ۱۳۵۴ .
- ۶۶ - سماع (به زبان فارسی و انگلیسی) . از : دکتر جواد نوربخش . خرداد ۲۵۳۵ شاهنشاهی .
- ۶۷ - کلیات اشعار شاه نعمت الله ولی - چاپ سوم . به تصحیح و مقدمه دکتر جواد نوربخش . مرداد ۲۵۳۵ شاهنشاهی .
- ۶۸ - آداب خانقاه . (به زبان فارسی و انگلیسی) . از : دکتر جواد نوربخش . چاپ دوم . شهریور ۲۵۳۵ شاهنشاهی .
- ۶۹ - گلشن راز . جناب شیخ محمود شبستری . با تصحیح و مقدمه و حواشی و تعلیقات دکتر جواد نوربخش . مهر ۲۵۳۵ شاهنشاهی .

انتشارات خانقاه نعمت اللهی

- ۷۰ - **صوفی کیست** (به زبان فارسی و انگلیسی) از : دکتر جواد نوربخش . مهر ۲۵۳۵ شاهنشاهی .
- ۷۱ - **مراد و مرید** (به زبان فارسی و انگلیسی) - **چاپ دوم** . از : دکتر جواد نوربخش . بهمن ۲۵۳۵ شاهنشاهی .
- ۷۲ - **جلد اول رساله های جناب شاه نعمت الله ولی** . باتصحیح و مقدمه و حواشی و تعلیقات دکتر جواد نوربخش . چاپ دوم . اسفند ۲۵۳۵ شاهنشاهی .
- ۷۳ - **تفسیر منظوم سورة الحجرات** - **چاپ دوم** - از : دکتر جواد نوربخش - بامقدمه و حواشی و تعلیقات مراد اورنگ - فروردین ۲۵۳۶ شاهنشاهی .
- ۷۴ - **تصوف (سخنرانی در دانشگاه سربین)** فارسی و انگلیسی و فرانسه . چاپ دوم - از : دکتر جواد نوربخش - اردیبهشت ۲۵۳۶ شاهنشاهی .
- ۷۵ - **تفسیر منظوم سورة ق** - از : دکتر جواد نوربخش . بامقدمه و حواشی و تعلیقات مراد اورنگ . شهریور ۲۵۳۶ شاهنشاهی .
- ۷۶ - **تصوف (سخنرانی در دانشگاه آمریکائی بیروت)** فارسی و انگلیسی - چاپ دوم - از : دکتر جواد نوربخش - مهر ۲۵۳۶ شاهنشاهی .
- ۷۷ - **جلد دوم رساله های جناب شاه نعمت الله ولی کرمانی** - باتصحیح و تعلیقات و توضیحات دکتر جواد نوربخش - چاپ دوم - آبان ۲۵۳۶ شاهنشاهی .
- ۷۸ - **ذکر (فارسی و انگلیسی)** از : دکتر جواد نوربخش - آذر ۲۵۳۶ شاهنشاهی .
- ۷۹ - **مراقبه (فارسی و انگلیسی)** از : دکتر جواد نوربخش - بهمن ۲۵۳۶ شاهنشاهی .
- ۸۰ - **جلد سوم رساله های جناب شاه نعمت الله ولی** - باتصحیح و حواشی و تعلیقات و توضیحات دکتر جواد نوربخش - چاپ دوم - بهمن ۲۵۳۶ شاهنشاهی .
-